

## گاو خشمگین (RACING BULL)

فیلمنامه نویسان: پل شریدر و ماردیک مارتین

براساس زندگینامه جیک لاموتا

کارگردان: مارتین اسکورسیسی

مدیر فیلمبرداری: مایکل چاپمن، تدوین: تلما شون میکر، موسیقی: پی یترو ماسکانی، طراح صحنه: جن رودلف، طراح لباس: جان باکسر، ریچارد برونو، طراح چهره پردازی: مایکل وست مور، مایک مگی، جلوه های صوتی: دونالدو او. میچل، بیل نیکلسون، بازیگران: رابرت دونیرو (جیک لاموتا)، کتی موریاتی (ویکی لاموتا)، جو پشی (جویی لاموتا)، فرانک وینسنت (سلوی)، نیکلولا کولاسانتو (تامی کومو)، جانی بارنز (شوگر ری رابینسون) و ...

سیاه و سفید و رنگی، 35 میلی متری، محصول 1980 آمریکا.

برنده دو جایزه اسکار در رشته های بهترین بازیگر مرد نقش اول (رابرت دونیرو) و تدوین و نامزد کسب جایزه در شش رشته بهترین فیلم، کارگردان، بازیگر مرد نقش دوم (جو پشی)، بازیگر زن نقش دوم (کتی موریاتی)، فیلمبرداری و جلوه های صوتی  
نامزد کسب جایزه گلدن گلوب در رشته فیلمنامه اقتباسی

## گاو خشمگین (RACING BULL)

موسیقی افتتاحیه: "Stone Cold Dead in the Market" [مثل میّت در بازار] با صدای لوئیس جوردن  
عنوان بندی روی زمینه ظاهر می شود. نوشته ها به نماهایی نزدیک از بدن یک بوکسور میان برش می شود. برای نمونه می توان به این نماها اشاره کرد: رقص پا، عنوان بندی روی زمینه سیاه، بدن به حالت حمله جلو می آید، عنوان بندی روی زمینه سیاه، مشت ها می چرخند و به هوا ضربه می زنند، عنوان بندی روی زمینه سیاه.

لحظه ای جیک لاموتای (Jake Lamotta) جوان را می بینیم.

1. داخلی - پاریزان پلازاتیتر - رختکن - شب (1964)

جیک لاموتا با لباس رسمی با حریف خیالی مبارزه می کند. دقیقاً می فهمیم او کجاست؛ گاهی در سایه است و گاهی در روشنایی. در 42 سالگی اضافه وزن دارد و رو فرم نیست، اما پاهایش هنوز مثل قدیم، روی زمین رینگ، با چابکی بالا و پایین می روند و مشت های ظریفش هنوز با حرکتی سریع مثل برق جلو می آیند. او در حال تمرین تک گویی خود در یک کلوب شبانه است.

جیک: شب به خیر، خانوما و آقایون. این جا وایستادن و با شما آدمای معرکه حرف زدن، واقعاً باعث خوشحالیه. راستش اصلاً فقط همین وایستادن کلی باعث خوشحالیه! از آخرین مبارزه ام تو «مدیسون

اسکوئر گاردن» این همه آدمو یه جا ندیده بودم. بعد از اون مبارزه یه خبرنگار ازم پرسید: «جیک، حالا از این جا کجای می ری؟» گفتم: «معلومه، بیمارستان!» من صد و شش تا مبارزه حرفه ای داشتم و بازم اون هالوها نمی دونستن چطور جلوم وایستن. مرتب مشت می زدن تو سرم! به خاطر همینم هست که امشب اینجام... (شروع می کند به آواز خواندن) «وقتی بوکسور کار نداره، کار نداره، گرچه قهرمان بوده و کلی بزن بهادر، باید بره جای دیگه کار پیدا کنه، کار پیدا کنه. اما تو زندگی بوکسور حلوا پخش نمی کنی، واسه همین ترجیح می دهم تخم مرغ گندیده به صورتم بزنن، نه مشت... به این می گن نمایش!»

2. داخلی- استادیوم کلیولند - شب (1941)

بنگ! جیمی ریوز (Jimmy Reeves)، مشت زن میان وزنِ فرزند و سیاهپوست، مشت می به صورت لاموتا 19 ساله می کوبد. جیک به جلو تلوتلو می خورد. لاموتا هرچقدر هم سخت و سنگین ضربه بخورد، باز - مثل گاو نر - به جلو تلوتلو می خورد. زنگ به صدا درمی آید. جیک، درب و داغان، خود را روی چهارپایه گوشه رینگ می اندازد. سپتامبر سال 1941 است. اروپا و آسیا مدتی است در جنگ اند. سربازان جوان که تازه به خدمت فراخوانده شده اند، تماشاگران عصبی را بیش تر به هیجان می آورند... آن ها به طرف بوکسورهای داخل رینگ فریاد می زنند.

ناگهان حرف هایی رد و بدل می شود، دختری جیغ می کشد و یک سرباز و یک لباس شخصی می ایستند و با هم درگیر می شوند. درون رینگ، جیک لاموتا جرعه ای آب می خورد و خونابه را داخل سطلی تف می کند که برادر کوچکترش، جویی، برایش نکه داشته است. تونی، مربی او، به جراحت های او می رسد.

جویی: جیک، تو نیومدی کلیولند تا از این یاور بخوری!

تونی: دخلتو آورده، جیک! داره با امتیاز ازت می بره! تو راند دهم باید تکلیفو روشن کنی. باید ناک اوتش کنی! زنگ راند دهم به صدا در می آید. جیک بلند می شود و به ریوز حمله می کند. ریوز دور می شود، مشت می کوبد و مدام امتیاز می گیرد. جویی گوشه رینگ می ایستد و به طرف جیک فریاد می زند:

جویی: مشت می هزار تا! واسه هر مشت هزار تا می گیریم، جیک! یه هزاری پشت سبز! جیک ناگهان ریوز را در گوشه ای گیر می اندازد و دست به حمله ای وحشیانه و از سر درماندگی می زند. بی رحمانه مشت هایش را حواله می کند. تماشاگران سخت به هیجان می آیند؛ همه منتظر ضربه نهایی اند. ریوز تلوتلو می خورد و بعد ریو کف کرباسی رینگ می افتد. داور می شمرد.

داور: یک، دو، سه، چهار...

قماربازها دوباره شرط می بندند؛ ده به یک برای ریوز به عنوان بازنده. جویی، هیجان زده، می بیند که وقت دارد تمام می شود و به کنار زنگ می رود. دست هایش را تکان می دهد و وانمود می کند متوجه نیست که عقربه تایمر را چند ثانیه ای نگه می دارد. با این کار جیک وقت بیش تری برای ناک اوت کردن حریف دارد، اما این وقت کافی نیست. جویی را به کناری هل می دهند و زنگ با شماره نُه به صدا در می آید و مسابقه به

پایان می رسد. هوو هورا. شرط بندها به طرف صندوق می روند تا پولشان را بگیرند. جیک دور رینگ رقص پا می کند، دستکش هایش را می بوسد و آن ها را به طرف جمعیت می گیرد. جویی می دود و او را بغل می کند. مجری با میکروفن وارد رینگ می شود.

مجری: خانم ها و آقایان، برنده، براساس قوانین کمیسیون مشت زنی کلیولند، پس از ده ران مبارزه، جیمی ریوز.

مجری دست ریوز را بالا می برد و مربی او در همین حال سعی می کند او را بلند کند... ریوز هنوز گیج است. دو نفر برانکار می آورند. جیک جا خورده است. هنوز دور رینگ می گردد، اما حالا زور می زند بفهمد چه اتفاقی افتاده است. دست هایش را به نشانه پیروزی بالا می برد و طرفدارانش اختیار را از کف می دهند، هورا می کشند صندلی ها را پرت می کنند، با پلیس درگیر می شوند و بطری و آشغال به درون رینگ می اندازند. مردم وارد رینگ می شوند.

جویی (به جیک): از رینگ نرو بیرون. تو بُردی... بذار اون اول بره بیرون.  
قطع به:

ریوز را روی برانکار می گذارند. یکی از مسئولان استادیوم به نوازنده ارگ اشاره می کند و او شروع به زند «سرود ملی آمریکا» می کند. ریوز را بیرون می برند. حالا جویی و تونی جیک را به بیرون از رینگ هدایت می کنند.

3. خارجی - تقاطع خیابان های وبستر و 169 - محله برانکس - روز بعد

محله خشن و ناجوری که بیش تر ساکنانش را مستمری بگیرها و بچه های خیابانی تشکیل می دهند. در خیابان دو لات سیزده چهارده ساله به یکدیگر فحش می دهند و شروع به دعوا می کنند. دوستانشان آن ها را تشویق می کنند. سلوی (salvy) و جویی از پیچ وارد خیابان می شوند.

جویی: سلوی، من که نمی خوام سرتو به طاق بکوبم. مثلاً این کامیونه، پر سیگاره، درست؟ دوی صبح کامیونو از این جا می بریم اون جا، (با دست اشاره می کند؛ دوربین حرکت می کند) سیگارها رو میاریم بیرون. می فروشیم، پولشو می داریم جیمون.

سلوی: آره، ولی تو همه ش به یه قرون دو زار فکر می کنی. پولش پیش داداشته.

جویی: سلوی، از جون من چی می خوای؟ اون داداشمه.

سلوی: نمی دونه چی کار کنه. بیخودی داره این در و اون دری می زنه، در حالی که می تونه حسابی کاسب بشه. نمی تونی اینو بهش بفهمونی؟

پلیسی جلو می رود تا به دعوا خاتمه بدهد.

جویی (به پلیس): هو، بچه ها رو ول کن.

سلوی: برو گم شو. (به شوخی، او با پلیس آشناست) هی، بچه ها، «پلیس خائنه» یادتون باشه، «خائن».

جویی (به پلیس): جیمی، این یه دلار واسه زحمتی که کشیدی. چند تا ولگرد سر خیابون وایستادن... برو به دادشون برس.

پلیس: این قدر ولخرجی نکن، جویی. برو واسه خودت یه دست لباس نو بخر.  
جویی (می خندد): این لباس نوی منه. (دست می برد به طرف شلوار پلیس) ایناهاش.  
پلیس: هو، دستتو بکش!

جویی: شوخی کردم بابا، جدی بگیر. (با خودش حرف می زند) شوخی سرش نمی شه.  
سلوی و جویی می خندند و قدم هایشان را سریع تر می کنند.

4. داخلی - آشپزخانه خانه جیک و ایرما - روز

جیک که صورتش از مبارزه شب قبل با ریوز پانسمان شده، پشت میز نشسته است (چند لیوانی شراب خورده است) و همسرش، ایرمای 19 ساله، جلوی اجاق گاز مشغول آشپزی است. جیک بلند می شود و با چنگال به استیک درون تابه ور می رود.

جیک: به نظر پخته.

ایرما: نپخته.

جیک: به نظرم پخته. همین طوری خوبه.

ایرما: اینم استیکت. نمی تونی صبر کنی بپزه، پس بگیر.

استیک را درون بشقاب او می اندازد و به کنار اجاق گاز برمی گردد.

ایرما (ادامه): اینم هویج هات. عجله داری؟ نمی تونی صبر کنی؟

جیک: نه، نمی تونم صبر کنم. می دونی که صبر می کنم؟ وقتی که لازم باشه صبر کنم. لازم نیست واسه یک استیک صبر کنم. ولی صبر می کنم تا ریوز از رینگ بره بیرون. لازم نیست واسه یه تیکه استیک صبر کنم. من مسابقه رو بردم. برای همین تو رینگ موندم تا مطمئن بشم همه شیرفهم شدن. باید اون حرومزاده رو زودتر ناک اوت می کردم.

شروع به خوردن استیک می کند. جرعه ای نوشابه می نوشد.

جیک (ادامه): صبر کن! آره، صبر می کنم. ولی بذار بهت بگم. اگه این استیک یه قهرمان میان وزن بود، اون وقت بهت نشون می دادم چطوری بلدم صبر کنم. خام خام می خوردمش. خون می خوردم. اصلاً خود گاو رو می خوردم. من این طوری صبر می کنم.

5. خارجی - مجتمع مسکونی جیک و ایرما / ساختمان استیجاری - روز

سلوی و جویی به ساختمان می رسند.

جویی: نمی تونم به راه بیارمش. خیلی کله شقه، دوست دارم خودم کله شو بکوبم به دیوار. با این که داداشمه

ها. کار سخته. تو نمی خواد به من بگی... خودم می دونم باید با تامی کنار بیایم. تو باهاش حرف بزنی. گوش به حرف هیشکی نمی ده.

سلوی: بین، من فقط تامی رو بهت می گم. جیک داره کارو واسه خودش سخت می کنه. تامی می خواد اون با ما باشه. به همین سادگی.

دم در ساختمان می ایستند.

سلوی (ادامه): یه خرده سر عقل بیارش، باشه؟ هر چی نباشه برادرشی، اگه به حرف تو گوش نکنه، پس به کی گوش کنه؟

جویی: باشه، سعیمو می کنم. خداحافظ.

سلوی: فردا تو سالن قرین می بینمت. یادت نره.

جویی: تو سالن قرین، باشه.

سلوی می رود. جویی وارد ساختمان می شود.

6. داخلی - آشپزخانه جیک و ایرما - روز

جویی در می زند. ایرما در را باز می کند.

جویی (جیک را می بیند): چی شده؟

ایرما: باز زده به سرش.

جویی (به سراغ جیک می رود): چی شده؟ مشروب می خوری. عین حیوون غذا کوفت می کنی.

جویی پشت میز کنار جیک می نشیند. جیک لیوانی در دست دارد و صورتش خیس اشک است.

جویی (ادامه): چی شده؟

جیک (بلند می شود): هیچی...

جیک به اتاق نشیمن می رود. ایرما به جویی نگاه می کند. جویی به دنبال جیک می رود.

7. داخلی - اتاق نشیمن

جویی به طرف جیک می رود.

جویی: چته بابا؟

جیک (خصوصی، خطاب به جویی): مشکلم اینه که هیچ وقت نمی تونم با جر لوئیس مسابقه بدم.

جویی: هذیون می گی؟ اون سنگین وزنه، تو میان وزنی.

جیک دست های زخمی اش را نشان می دهد.

جیک: به این دست ها نیگا کن. دست های کثافت. خدا دست دخترها رو بهم داده. و تازه اگر هم اون قدر

وزن اضافه کنم که سنگین وزن بشم، نمی تونم بخورم، خیلی گندم. هر چقدر هم گنده بشم، اون قدر نیست که

بتونم با لوئیس مسابقه بدم.

جیک حرفش را قطع می کند. ایرما از کنار در آن ها را تماشا می کند.

جویی: حرف من اینه که تو اصلاً نباید این طوری فکر کنی. احمقانه ست.

جیک: بذار یه چیزی بهت بگم. آره، من هیچ وقت اون قدر گنده نمی شم که با لوئیس برم تو رینگ، ولی می دونم جویی، می دونم...

جویی: می دونی؟

جیک: آره، یه لطفی به من بکن.

جویی: حتماً. چی هست؟

جیک: بزن تو صورتم.

جویی (پس از مکث): چی کار کنم؟

جیک: شنیدی چی گفتم منو بزن.

جویی: بی خیال، جیک. اون قدر هم زیاد مشروب نخوردی.

جیک: بزن دیگه. مست نیستم. بزن تو فکم.

جویی: جیک، دستکش همراهم نیست.

جیک (حوله ای را از همان دوروبر برمی دارد): اینم دستکش.

جویی حوله را دور مشتش می پیچد. ایرما نگاه می کند. جویی جیک را با مشت راست می زند. جیک تکان نمی خورد.

جیک (ادامه): بدو. بزن دیگه. خیالی نیست. می خوام با تموم قدرتت منو بزنی.

جویی دستش را عقب می برد و یک ضربه حسابی به او می زند. جیک آن را تحمل می کند و تکان نمی خورد.

جیک (ادامه): دوباره. محکم تر بزن.

جویی ضربه دیگری به او می زند.

جیک (ادامه) محکمتر. (حوله را می گیرد) حوله رو بنداز کنار.

جویی: جک! بسه!

جیک: بزن دیگه.

جویی دوباره او را می زند. جیک تکان نمی خورد. جیک دور می شود.

جویی: که چی؟ می دونم می تونی مشت ها رو تحمل کنی. تا روز قیامت می تونم بزغمت، ولی این چی رو ثابت می کنه؟

جیک: دیدی، اصلاً احساس نکردم. طاقتشو دارم. می دونم که از پس همه برمیانم.

8. خارجی - سالن تمرین گلیسن (Gleason) - روز بعد

سالن تمرین کوچک گلیسن نبش خیابان های 149 و سوم روی یک ساندویچ فروشی کوچک قرار دارد. بابی گلیسن هر روز تابلوی کوچکی روی در می زند که روی آن نام بوکسورهایی که آن روز تمرین دارند، نوشته شده است. نام جیک بالای همه نام ها قرار دارد، نامهای دیگر آن قدرها معروف نیستند.

9. داخلی - سالن تمرین گلیسن - روز

در این سالن یک رینگ هست و ده کیسه بوکس، حدوداً یک دوجین مدیر برنامه بوکسورهای خود را این جا تمرین می دهند. مردم در ازای 50 سنت می توانند به تماشای تمرین بوکسورها بنشینند. جیک با جویی در رینگ در حال تمرین است. مدتی است که تمرین را شروع کرده اند. زنگ پایان راند سوم به صدا در می آید. جیک دور رینگ رقص پا می رود تا زنگ دوباره به صدا درآید. در این لحظه، سلوی به همراه دو «کارچاق کن» جوان دیگر (آنها خیلی جوان اند، حدوداً همسن جویی) وارد سالن می شود. لباس های خوبی به تن دارند. (پالتو، کراوات، کت و شلوار، انگشترهای درشت و براق و غیره) دم در با عده ای سلام و علیک می کنند. جیک نگاهی می کند و آن ها را می بیند. سلوی به طرف رینگ نگاهی می اندازد.

سلوی (دست تکان می دهد): سلام جویی...

جویی در جواب دست تکان می دهد.

سلوی (ادامه، دوباره دست تکان می دهد): جیک، چطوری؟

جیک با بی اعتنایی برای سلوی سری تکان می دهد. سلوی متوجه می شود جیک آن قدرها مشتاق دیدنش نبوده است. جویی هم متوجه قضیه می شود و این امر قدری عصبی اش می کند. سلوی نزدیک رینگ می نشیند، اما نه آن قدر که دلش می خواهد. دوستانش، فرانکی و گویدو، کنارش می نشیند. جیک به طرف جویی می رود.

جیک: تو می دونستی می خوان بیان این جا؟

جویی جواب نمی دهد.

جیک (ادامه): وقتی ازت چیزی می پرسم جواب بده.

جویی: آره، آره. فقط می خوان باهات حرف بزنن. واسه...

جیک (حرف او را قطع می کند): دیگه این جوجه ها رو این جا نیار. من دارم تمرین می کنم، خودمو این جا جر می دم، اوت وقت اینا طوری این جا راه می رن که انگار محله رو خریدن.

سلوی و دیگران می بینند که جیک دارد به جویی تشر می زند. احساس می کنند که کسی از آن ها استقبال نکرده است. زنگ به صدا در می آید. جیک حالا حسابی جویی را گوشه رینگ گیر می اندازد. جیک مشت هایش را حواله بالا تنه او می کند. جویی نمی تواند از خود دفاع کند. سلوی و دیگران تماشا می کنند، زنگ دوباره به صدا در می آید. سلوی و دیگران به قصد ترک سالن بلند می شوند.

سلوی (به جویی): جویی، ما بهتره بریم. بعداً می بینمت.

جویی، گیج و آشفته، برمی گردد تا دست تکان دهد.

جیک: آره، دست تکون بده. با دوستات خداحافظی کن.

جیک بیرون رفتن آن ها را تماشا می کند.

جیک (ادامه): اون سلوی آشغال فکر می کنه کیه؟ من نمی دارم اون گنده بک پاشه بیاد این جا و ادای آدم حسابی ها رو درآره.

جویی: حالا چرا این قدر داغ کردی... تامی کومو بهش گفته بود بیاد این جا...

جیک (حرفش را قطع می کند): ببین، تامی کومو که هیچی، تو اصلاً بگو مسیح رو صلیب. می خوان از پولی که من در میارم درصد بگیرن! من این جا خودمو پاره می کنم، نه اونا. دیگه این جا نیارشون.

جویی: من نگفتم بیان این جا. تامی کومو...

زنگ دوباره به صدا درمی آید. جیک چند تا مشت محکم دیگر حواله جویی می کند. جویی عصبانی می شود و چند مشت می پراند که خم به ابروی جیک نمی آورند. جیک می خندد.

جیک: آره، تو هم بزن. سر صبح قبل از این که پیام این جا، [...]، ولی بازم می تونم ترتیتو بدم.

جویی با مشت جواب می دهد، ولی بی فایده است.

جویی: کثافت.

جیک می خندد. آن دو به دعوا ادامه می دهند و سلوی از دم در بدون آن که دیده شود، نگاه می کند.

10. خارجی - استخر شورهیون (Shorehaven) - روز (43 - 1942)

استخر شورهیون زیر آفتاب تابستانی، تنها نقطه ای از محله برانکس است که به باشگاه شباهت دارد. حصارى به ارتفاع دو سه متر استخر را از خیابان جدا می کند. جیک با شلوار راحتی و پیراهن روی شلوار به اتفاق «پسرها» دوروبر بار می پلکد. مردان «خودساخته» و سن و سال دارتر ورق بازی می کنند. یک طرفدار جوان نزدیک می شود و می گوید:

طرفدار: سلام جیک.

در آن سوی استخر که دخترها آفتاب می گیرند و غیبت می کنند، جویی با ویکی، یک دختر مدرسه ای 15 ساله، اختلاط می کند. ویکی دختر تودل برویی است. سلوی و فرانکی و جونیور در کنار ویکی و دوستانش هستند. آن ها سربه سر جویی می گذارند. جیک به سلوی و ویکی نگاه می کند.

نمای نقطه دید جیک؛ جویی با ویکی حرف می زند. (به ویکی پن می شود) ویکی ریزریز می خندد. جویی بلند می شود و به طرف جیک می رود.

جیک (به ویکی اشاره می کند): اون کیه؟

جویی: واسه چی می خوای بدونی؟

جیک: زرزرن کن! بگو کیه، چیه؟ می ترسی قُرش بزَنم؟

جویی: نه، می ترسم، چطور؟ می خوام باهاش آشنا بشی؟  
جیک: آره...

جویی: می تونم برم بیارمش این جا.  
جیک: پس جلدی برو.

جویی: مطمئنی می خوام باهاش آشنا باشی؟ کرم اون جا، نظرت عوض بشه و منو ضایع کنی، چون طرف خیلی کاردرسته. فقط هم 15 سالشه.

جیک: تو از کجا می دونی؟ این قدر خوب می شناسیش؟

جویی: نه، همین دوروبر استخر می بینمش. می شناسمش. همین طوری می شناسمش؛ نه اون طوری.  
جیک (به پانسمانش اشاره می کند): الانو ولش کن... صبر می کنم. فعلاً میزون نیستم... جیک به ویکی نگاه می کند.

11. داخلی - آپارتمان جیک و ایرما - اتاق نشیمن - آخرشب

جویی (خطاب به جیک): بهت می گم اونجاست، مطمئنم اونجاست.  
جیک: می خوام تنها گیرش بیارم.

جویی: تو مجلس رقص چطوری می خوام تنها گیرش بیاری؟ ... نمی دونم اونجا تنهاست یا نه... احتمالاً با دوستاش اونجاست.

جیک: با اونا بیرون هم می ره؟ مثلاً با سلوی؟

جویی: نه، با هیشکی نمی ره. 15 سال که بیش تر نداره.

جیک: چه ربطی داره؟ به نظر من که 15 ساله نمیاد. در مورد سلوی چیزایی شنیدم. شنیدم یکی دو بار با اون بوده. می گفتن یه موطلاپی باهاش بوده. همین دختره بوده...

جویی: شاید هم. می دونی، دختره با همه حرف می زنه.

جیک: آره، خیلی معاشرتی.

جویی: خیلی هم شیرینه.

جیک: تو که باهاش نبودی، آره؟

جویی: چی؟

جیک: تو باهاش نبودی؟

جویی: با اون؟ چطور؟

جیک: کاری باهاش نکردی؟

جویی: نه بابا، [...] همین دوروبر باهاش آشنا شدم. می خوام باهاش آشنا بشی یا نه؟

جیک: حالا نه. فعلاً که اون کثافت ها دوروبرشن. صبر کنم. حالا نه.

صحنه با تصویر ویکی در حالی که جیک تماشایش می کند، به پایان می رسد.

12. داخلی - آپارتمان جیک و ایرما - اتاق نشیمن - آخرشب

جویی (به جیک): مطمئنم اون جاست. با لباس مهمونی و تشکیلات.  
جیک: خوشم نمیاد اون دلچک ها دوروبرمون باشن، اصلاً خوشم نمیاد.  
جویی: بدو دیگه. مثل این که قرار نیست امشب از این جا بریم بیرون.  
جیک کراواتش را می بندد و جویی نوشیدنی ای را مزه مزه می کند. ایرما از اتاق خواب بیرون می آید.  
ایرما: این موقع شب کجا دارین می رین؟  
جیک: شما کی باشین، مستنطق؟ دارم می رم بیرون... واسه کار.  
ایرما: توی کثافت، اگه بری بیرون، من هم می رم بیرون.  
جیک: کجا تشریف می برین؟  
ایرما: به تو ربطی نداره.  
جویی سرش را بالا می کند.  
جیک: خب برو. هر کاری دوست داری بکن. به من چه؟  
جویی در را باز می کند. جیک به دنبالش می رود.  
ایرما: آره... بدو برو. وقتی برگردی من دیگه این جا نیستم.  
13. داخلی - مجتمع مسکونی جیک و ایرما - راهرو - آخرشب

جیک و جویی با عجله از پله ها پایین می روند. ایرما پشت سرشان جیغ و داد می کند.  
ایرما: دسته الواط. همه با هم می پرین. آره جون خودتون، می رین سراغ کار. [...]

14. داخلی - مجتمع جیک و ایرما - طبقه همکف - آخرشب

جویی: چه زبونی داره... باید ادبش کنی... یهودی آشغال، به هیچ دردی نمی خوره... فقط می ره رو اعصاب ما.  
باید یه صندلی حرومش کنی.  
جیک: هو، مواظب حرف زدنت باش. این طوری حرف نزن. هنوز زمه.  
جویی: آخه جیک... تا کی می خوای فحش بخوری؟  
جیک (حرف او را قطع می کند): چقدر بزمش؟ به اندازه کافی کتک خورده. وارد خیابان می شوند.  
15. خارجی - مجتمع جیک و ایرما - خیابان - آخرشب

جویی و جیک از ساختمان بیرون می آیند و در خیابان به راه می افتند. ایرما پنجره طبقه دوم را که درست بالای سر آن هاست، باز می کند و سرشان داد می زند.

ایرما: آره برین... فقط همین کار و بلدین... برین بیرون و منو مٹ سگ ول کنین این جا. تو و اون داداشت! اصلاً عین برادرها نیستین، مٹ بچه مزلفهایین! آره بچه مزلف!

جیک و جویی تندتر قدم برمی دارند و وانمود می کنند ایرما سر کس دیگری داد می زند. ایرما یک بطری به طرفشان می اندازد. بطری در خیابان خرد می شود.

16. خارجی - وبستر هال - شب (یک ساعت بعد)

نمای معرف.

17. داخلی - وبستر هال - شب

مراسم رقص در جریان است. گروهی کوچک می نوازند و بیش تر زوج های سن و سال دار در حال رقص اند. دو کشیش هم در سالن حضور دارند. جوان ترها دو گروه شده اند؛ پسرها که کت و شلوار و کراوات به تن دارند و بیش تر وقتشان را دوروبر بار صرف می کنند... و دخترها که لباس شب دارند و بیش تر با هم می رقصند. چند دختر که محبوب ترند با «عقل کل ها» احاطه شده اند. چند میز نزدیک پیست رقص هستند که رویشان چند بطری نوشیدنی گذاشته اند. این میزها «ستاد عملیاتی» گروه های مختلف محله است. هر کدام نقش گوشه ای از خیابان را دارد.

جیک و جویی به طرف یک میز می روند. ورا، یکی از دختران جوان محله، سر میزی خم می شود تا با صاحبان میز حرف بزند و راه آن ها را سد می کند. ورا هیکل خوبی دارد و خودش این را می داند. جویی راهش را کج می کند و ورا دوباره راه او را سد می کند. این بازی چند ثانیه ای طول می کشد و سپس:

جویی: می شه یک کم تکون بخوری؟ می شه، عزیزجون؟

ورا: می شه چی، جناب گنده بک؟

جیک (آزرده): راه بیفت، دختر.

جیک دارد جلو می رود که جویی نگاهش می دارد.

جویی (به ورا): باشه، عزیز جون، من همین جا صبر می کنم.

جویی ورا را نیشگون می گیرد. ورا جیغ می زند و عقب می رود. جویی و جیک از کنارش می گذرند. جویی لبخند می زند. جویی و جیک پشت یک میز خالی می نشینند.

جیک: تو دیدیش؟

جویی: بذار یه نگاهی بندازم.

نماهای متحرک.

جیک دنبال دختر می گردد... دوربین آن قدر پن می کند تا این که او را پیدا می کنیم. جویی به میز دوری اشاره می کند. ویکی را به همراه یکی دو دختر دیگر پیدا می کند. ویکی زیبا شده است و معلوم است که دارد حسابی خوش می گذراند.

جویی (ادامه): آها، اون طرف نشسته. بهت چی گفتم؟ خوشگل نیست؟ لامصب عینهو عروسکه. آن ها که نگاه می کنند، ما هم از نقطه دید جیک او را می بینیم: سلوی و فرانکی و جونیور سر میز ویکی می آیند. آن ها پالتو و کلاه دارند و نمی نشینند. معلوم است که برای کاری مهم تر از رقص به آن جا آمده اند... و ویکی و دوستانش با رضایت خاطر به دنبال آن ها می روند.

جیک: الان برمی گردم.

سلوی، فرانکی، جونیور، ویکی و دو دختر دیگر از سالن بیرون می روند. جیک بدون آن که دیده شود، تا در ورودی به دنبالشان می رود. آن ها قدم به پیاده رو می گذارند.

18. خارجی - وبستر هال - شب

جیک سلوی را تماشا می کند که همه را سوار کادیلاکش می کند و دور می شود. جیک لحظه ای به اتومبیل خیره می شود و سپس به داخل برمی گردد.

19. خارجی - استخر شورهیون - روز (43 - 1942)

جیک و جویی از پاکارد کروکی شان پیاده می شوند و به کنار حصار دور استخر می روند. ویکی کنار استخر است.

جویی (ویکی را صدا می زند): ویکی، بیا این جا. نترس. بیا. این برادر منه. ویکی به کنار حصار می آید.

جویی (ادامه): ویکی، با برادرم جیک آشنا شو. یه روزی قهرمان بوکس می شه. جیک انگشتانش را از حصار رد می کند.

جیک: جویی می گه می خواستی با من آشنا بشی. راست می گه؟ می خواستی منو ببینی؟ ویک (به جویی): فقط می خواستم سلام و علیک کنم.

جیک: ای، می خواستی سلام و علیک کنی؟ باورم نمی شه. تو کی از آسمون افتادی این جا؟ تا حالا کسی بهت گفته خوشگل ترین دختر این دوروبرایی، تو ملکه استخری. صورتت عین بچه هاست. صورت منو ببین، واسه چی می خواستی منو ببینی؟

ویکی: نمی دونم. چون باهمکی.

جیک (به جویی): شنیدی، جویی؟ فکر می کنه باهمکم. حالا چکاره ای؟ می خوای بریم سواری؟ پن به اتومبیل.

ویکی: حتماً. چند دقیقه صبر کن.

ویکی به راه می افتد.

جیک: هی...

ویکی برمی گردد. جیک دست خود را می بوسد و آن را از لای حصار روی لب او می گذارد.

20. خارجی - جاده ساحلی - روز

جیک پاکارد کروکی اش را در جاده ساحلی می راند. ویکی در صندلی کنار او نشسته است و موهای طلایی اش در باد پریشان شده است. ویکی نگاه جیک را روی سر تا پای خود حس می کند و از آن لذت می برد. رادیو آهنگ «فقط یه فرصت دیگه» بینگ کرازبی را پخش می کند.

21. خارجی - زمین گلف مینیاتوری - روز

جیک اتومبیلش را در خیابان کنار زمین گلف جدید پارک می کند. این یکی از بهترین زمین های گلف است. طرح یک آسیای بادی صورتی رنگ پیدا است. جیک و ویکی از خیابان رد می شوند. ویکی: تو زیاد اهل حرف نیستی.

جیک: عادت ندارم با ستاره های سینما حرف بزنم.

ویکی (نخودی می خندد): من که ستاره نیستم. هنوز دبیرستان می رم.

جیک: نه بابا؟ فکر می کردم تو ستاره سینمایی. اتوبوسی به طرفشان می آید.

ویکی: جیک! اتوبوس!

جیک دستش را بالا می برد.

جیک: هر اتوبوسی که مزاحمت بشه، چپه اش می کنم.

اتوبوس توقف می کند تا آن ها از خیابان عبور کنند.

22. خارجی - اولین زمین چمن - روز

جیک توپ ویکی را روبه روی آسیای بادی می کارد.

ویکی: اول تو. می خوام ببینم چطوریه.

جیک: آدم با نیگا کردن کار یاد نمی گیره. بایس خودت دست به کار بشی. بیا، من کمکت می کنم. جیک پشت سر ویکی می ایستد و دست او را روی چوب گلف میزبان می کند.

جیک (ادامه): این طوری فقط یه خرده محکم تر بگیرش. آها. اصلاً معلومه این کاره ای. حسش چطوره؟

ویکی: خیلی با حاله.

جیک: چشمت فقط به توپ باشه.

ویکی: بزnm؟

جیک: فقط یه ضربه کوچولو بهش بزن.

ویکی ضربه می زند و توپ به وسط آسیای بادی غل می خورد. ویکی به دنبال توپش به راه می افتد. جیک هم به دنبال او می رود.

ویکی: توپم نیست.

جیک: می بینیش؟

ویکی خم می شود تا زیر آسیا را ببیند.

ویکی: نه.

جیک خم می شود و نگاه می کند.

ویکی (ادامه): می بینیش؟

جیک: نه.

ویکی: حالا چی می شه؟

جیک بازوی ویکی را می گیرد.

جیک: هیچی، بازی تمومه.

جیک چوبش را روی زمین کناری می اندازد.

جیک (ادامه): بیا از این جا بریم.

23. خارجی - مجتمع مسکونی خیابان آرتور - برانکس - روز

جیک و ویکی کنار یک ساختمان اجاره ای نگه می دارند. جیک سریع اتومبیل را دور می زند تا در را برای ویکی باز کند. وارد ساختمان می شوند.

24. داخلی - آپارتمان خیابان آرتور - روز

جیک و ویکی که وارد می شوند، جوزف لاموتای پدر در حال تمام کردن شام یکشنبه اش با یک لیوان شراب است.

جیک: سلام بابا. این ویکیه، دوست جدیدم. نظرت چیه بابا؟

جو لاموتا: حرف نداره.

ویکی (عصبی): از دیدنتون خوشحالم، آقای لاموتا.

جو لاموتا (به ایتالیایی): بشین. یه چیزی بخور.

جیک نگران است، ویکی ترسیده است.

جیک: بی خیال بابا. این همه سال آمریکا بودی. انگلیسی حرف بزنی.  
جو لاموتا (به شوخی): می خوام انگلیسی حرف بزنم. [...], اینم انگلیسی.  
جیک: بابا فحش نده. یه خانوم این جاست. می خوام خونه رو نشونش بدم. تو هم نوشابه تو تموم کن، باشه؟  
جو به او خیره می شود. جیک بازوی ویکی را محکم می گیرد.  
25. داخلی - آپارتمان خیابان آرتور - اتاق خواب - روز

اتاق خواب از آشپزخانه دور است. جیک در را می بندد. (اتاق خواب نور گرمی دارد)  
ویکی: جیک، این جا اتاق پدرته.  
جیک: خیالی نیست. ناراحت نمی شه.  
اتاق اثاثیه اندکی داره. روی کمد، عکس قاب شده بزرگی از برادران بوکسور هست؛ جیک و جوی لاموتا. (جویی در عکس کت و شلوار به تن دارد)  
جیک ویکی را روی تخت می نشاند و کت و کراوات خود را در می آورد.  
ویکی: جیک...  
جیک: چیزی نیست.  
[...]

26. داخلی - استادیوم المپیا - دیترویت (5 فوریه، 1943)

جیک با شوگر ری رابینسون (Sugar Ray Robinson) در حال مبارزه است. (این دومین مسابقه آن هاست) ما بخش های مهم و برجسته مبارزه را می بینم: جیک با تمام توان مبارزه می کند، اما شوگر ری هم حریف قدری است. صدای مجری را می شنویم که هر ضربه را توصیف می کند. جیک ضربات زیادی را از سوی شوگر ری تحمل می کند... تا این که راند هشتم فرا می رسد. سپس جیک با یک هوک چپ وحشیانه شوگر ری را نقش زمین می کند. جیک شوگر ری را رها نمی کند و مشت ها را چپ و راست حواله اش می کند. شوگر ری در برابر او می ایستد. پنجه به پنجه می ایستند و مبارزه می کنند. سپس جیک مشت چپ را به شکم شوگر ری می خواباند و او را از بین طناب های دور رینگ بیرون می اندازد. جیک به دنبال شوگر ری می رود، ولی داور متوقفش می کند. شوگر ری به درون رینگ باز می گردد و روی یک زانو فرود می آید و داور تا نه می شمرد. زنگ به صدا در می آید.  
قطع به زمانی دیگر:

مجری جیک را برنده اعلام می کند. جیک به سوی مردم بوسه می فرستد. جمعیت به هیجان می آید.

27. داخلی - سالن گلیسن - روز (1943)

نشست مطبوعاتی جیک.

پنج خبرنگار دور سالن پرسه می زنند و منتظرند که تمرین جیک تمام شود. آن ها زیاد از کارشان خوشحال نیستند. جیک هم از حضور آن ها در آن جا زیاد راضی نیست. سالن پر است از همان تیپ های برانکسی همیشگی. تنها استثنا ویکی است که خیلی خوب و محرک لباس پوشیده و با رضایت جیک را تماشا می کند که حریف های تمرینش را عاصی کرده است. جویی در گوشه ای ایستاده و با یکی از خبرنگارها سروکله می زند. جویی: تو روزنامه های درِ پیت فقط از رابینسون حرف زدن، هیچی از جیک ننوشتن... خوبه جیک تو دیترویت طرف رو سوت کرد بیرون رینگ. جیک تنها کسیه که رابینسون رو زده. چه مرگتونه؟ مگه ما با هم قرار نداشته بودیم؟

خبرنگار: معلومه که قرار گذاشتیم جویی.

جویی: چیه بازم پول می خوای؟

زنگ به صدا در می آید و تمرین به پایان می رسد.

خبرنگار: اگه جیک با من حرف نزنه، من که چیزی نمی تونم چاپ کنم.

جویی به کنار رینگ می رود. خبرنگار پشت سرش می رود.

جویی: تمومش کن. جیک. سکه یه پولمون نکن. این آدما رو ورداشتم آوردم این جا، حالا تو نمی خوای باهاشون

حرف بزنی؟ چی کار می خوای بکنی؟ تو رو خدا لب بترکون.

جیک سری تکان می دهد، از رینگ بیرون می رود و صاف می رود به سراغ خبرنگاری که می خواهد بگوید:

«سلام، جیک»

جیک (حرف او را قطع می کند): بذار باهات اتهام حجت کنم. بهتره تو مطلبت ضایع نکنی.

خبرنگار: مگه من تا حالا ضایعت کردم؟

جیک: شایدم تو نبود، ولی می دونی چی دارم می گم.

جویی (حرف او را قطع می کند): نگران نباش، نگران نباش. درست می شه. (به خبرنگار) سؤالاتو پپرس.

خبرنگار: خیلی خب، جیک، همه حالا تو رو بزرگ ترین بوکسور میان وزن می دونن. فکر می کنی اگه یه بار

دیگه شوگر ری رو شکست بدی، بتونی لقب قهرمانی رو بگیری؟

جیک: معلومه. دیگه کسی نمونده که بخواد با من مبارزه کنه؛ همه می ترسن. من که نمی فهمم چرا همین حالا

لقبو بهم نمی دن.

خبرنگار: خب. می گن اگه می خوای لقبو بگیری، باید با آدمایی همکاری کنی که تو نیویورک و مسابقات مشت

زنی نظارت دارن. اونام می گن تو همکاری بکن نیستی.

جیک: شماها این چیزا رو بهتر از من می دونین. من فقط مبارزه می کنم...

جویی (حرف او را قطع می کند): جیک با نره غول هایی مبارزه می کنه که همه ازشون می ترسن...

جیک (حرف او را قطع می کند): هیشکی جز من تا حالا نتونسته شوگر ری رو بزنه، با این حال هنوز نتونستم برم سراغ عنوان قهرمانی.

خبرنگار: تو تازه دو هفته پیش با شوگر ری مسابقه داشتی و الان داری این طوری تمرین می کنی... می ترسی این بار شوگر ری شکست بده؟

جیک: بذار یه چیزی رو بهت بگم. تو می زنی اینجام. (گونه راستش را نشان می دهد) شوگر ری می زنه اینجام. (گونه چپش را نشان می دهد) من فرقشونو نمی فهمم، فقط مبارزه می کنم. جیک به طرف ویکی برمی گردد، لبخند می زند و خود را برای حریف بعدی اش آماده می کند.

28. داخلی - آپارتمان خیابان آرتور - اتاق خواب - روز (فوریه 1943)

جیک با لباس خواب چهارخانه روی لبه تختخواب نشسته و عضلاتش را واری می کند. به مشت های کوچکش نگاه می کند. بند بند انگشتانش را فشار می دهد. دستش را از میچ دست می چرخاند. دستش را مشت می کند. مشتش را باز می کند. ویکی با لباس خواب از حمام بیرون می آید. ویکی: به این کارت مطمئنی؟ جیک: بیا این جا.

ویکی: خودت گفتی قبل از مسابقه بهت دست نزنم.

جیک (با مهربانی): اگه بذاری من بهت دست بزنم، می کشمت. بیا ببینم.

جیک ویکی را تماشا می کند که به طرفش می آید. او را مثل یک الهه می پرستد، [...]...

جیک: نمی تونم. نمی تونم بازیگوشی کنم. این رابینسون رو باید دوباره بزنم. نباید بازیگوشی کنم. نزدیک من نیا.

29. داخلی - استادیوم المپیا - دیترویت (26 فوریه، 1943)

یک مسابقه دیگر بین جیک و شوگر ری. (این سومین مسابقه آن هاست) صدای مجری را می شنویم که هر ضربه را توصیف می کند.

راند چهارم: جیک جداً به دردر افتاده است. شوگر ری یک ضربه راست سخت به او می زند که با چند مشت راست و چپ دنبال می شود. جیک دور تادور رینگ مشت می خورد، اما سرپا می ماند.

راند هفتم: جیک دوباره با قدرت شوگر ری را به گوشه رینگ می راند و یک هوک چپ حواله چانه او می کند. شوگر ری می افتد و تا نه برایش می شمرند. اما این بار ضربه شوگر ری را فلج نمی کند؛ برعکس، او برمی گردد و جیک را مشت باران می کند.

قطع به زمانی دیگر:

مجری تصمیم داوران را اعلام می کند: شوگر ری برنده مسابقه است. جیک جا می خورد. جمعیت با صدای بلند

و مدتی طولانی مجری را هو می کند، آن قدر که او نمی تواند بوکسورهای بعدی را معرفی کند.

30. داخلی - استادیوم المپیا - رختکن - شب

جویی و تونی در رختکن اند. جیک آزرده خاطر روی میز نشسته است. دکتر دستش را معاینه می کند. دو آدم سربار گروه هم حاضرند.

جویی (عصبانی): سرمون کلاه گذاشتن! اون داورای کثافت پس چی رو داشتن نگاه می کردن؟ تو خیابون ببینمشون، ترتیبشونو می دم. برنده رابینسون، رابینسون گه خورده! واسه این گفتن برنده ست که هفته دیگه می خواد بره سربازی. وگرنه چرا باید این کارو بکنن؟... پس فکر می کنی واسه چی گفتن برنده ست. جیک (انگار با خودش): چی کار باید می کردم، جویی؟ من که کوبوندمش زمین. اشتباهم کجا بود؟ نمی فهمم. جویی: تو بُردی و اونا ازت گرفتنش. تو اشتباه نکردی.

جیک: نمی دونم. شاید لیاقت بردن نداشتم. من کار بد زیاد کردم. نمی دونم... تونی به طرف در می ورد.

جویی: کثافت ها. با این مبارزه می تونستی عنوانو بگیری. سرمون کلاه گذاشتن. تونی از طرف در برمی گردد.

تونی: جیک، ویکی این جاست.

جیک: هیشکی رو نمی خوام ببینم.

جویی: می خوام منتظرت بشیم

جیک: نه، ویکی رو ببر خونه. می خوام تنها باشم. همه برین.

آن ها خارج می شوند.

دیزالوبه:

31. داخلی - حمام نزدیک رختکن

جیک که حالا تنهاست، وارد حمام می شود. در آینه نگاه می کند. پس از مکتی زخم ها و پانسمان های جدیدش را لمس می کند. موهایش را شانه می کند. اول یکی از ترانه های فرانک سیناترا را می شنویم. این ترانه روی مونتاژی که در پی می آید، ادامه پیدا می کند. یک فصل مونتاژی.

این فصل تصاویری از دوره میان سال 1943 و آغاز سال 1947 را در برمی گیرد. جیک را در حال مبارزه با عده زیادی بوکسور سرسخت می بینیم. هر یک از مسابقات با عنوانی از فیلم «مبارزات بزرگ» معرفی می شود. فیلم یک دستکش بوکس را نشان می دهد که اسم بوکسورها و محل مسابقه روی آن سوپر ایمپوز می شود. تصاویر مسابقات واقعی که عکس های سیاه و سفید روزنامه اند، به سرعت به یکدیگر برش می خورند، تا به

کنش واقعی شباهت پیدا کنند. برای مثال: در عکس یک، جیک دارد مشتی به حریفش می زند. قطع به:

عکس دو که مشت فرود می آید چهره حریف به هم می ریزد، عرقش به اطراف می پاشد. جلوه های صوتی زنده این عکس ها را همراهی می کند. عکس های مسابقات به فیلم های خانگی سیاه و سفید 16 میلی متری از جیک و ویکی و جویی و غیره میان برش می شود. شکل تقریبی فصل این طور است:

الف. جیک در برابر فریتزی زیویک در المپیاد دیترویت. (14 ژانویه، 1944)

ب. جیک و ویکی و جویی با عینک آفتابی جلوی یک کادیلک ژست می گیرند. (1944)

ج. جیک در برابر شوگر ری رابینسون دژ مدیسون اسکوتر گاردن. (23 فوریه، 1945)

د. جیک و ویکی ازدواج می کنند. (عکسی سیاه و سفید از مراسم ازدواج آن ها، 1945، دفتر ازدواج شهرداری نیوجرسی)

ه. جیک در برابر شوگر ری رابینسون در کامیسی پارک شیکاگو (26 سپتامبر، 1945)

و. جیک و ویکی در تعطیلات... با حالت عاشقانه. می رقصند و جیک اجازه می دهد ویکی او را درون استخر بیندازد. سپس جیک در کنار استخر به ویکی هدیه ای می دهد. ویکی بسته را باز می کند و لباس و کلاهی سفید را در می آورد.

قطع به:

ویکی لباس را پوشیده است. خیلی به لاناتر در فیلم «پستچی همیشه دوبار زنگ می زند» شباهت دارد. جیک را می بوسد. (1946)

ز. جیک در برابر جیمی ادگار در دیترویت (استادیوم دانشگاه دیترویت). (12 ژوئن، 1946)

ح. ازدواج جویی، جیک و ویکی شاهد ازدواج اند. (می توان از یک عکس هم استفاده کرد، مثل مورد «د») (1946)

ط. جیک در برابر ستر فیلد (Satter field) در ریگلی فیلد شیکاگو. (12 سپتامبر، 1946)

ی. جیک و ویکی در مقابل خانه جدیدشان در «پلهام پارک وی». خانه ای شیک و چند طبقه است و صحنه ای رؤیایی... تراس سنگی، چمن های تازه کوتاه شده و غیره. جیک ویکی را بغل می کند و به درون خانه می برد. قطع به:

جیک و ویکی با دو پسرشان (جک 2 ساله، جویی 1 ساله) در حیاط پشتی خانه پلهام پارک وی اند؛ در چمن غذا می پزند. جویی و همسرش و دو بچه اش (یک دختر و یک پسر، تقریباً همسن بچه های جیک) هم آنجا می آیند. (1947)

ک. جیک در برابر تامی بل در مدیسون اسکوتر گاردن. (14 مارس، 1947)

32. داخلی - خانه پلهام پارک وی (1947)

یک تلویزیون قدیمی با صفحه گرد را می بینیم. در آن نزدیکی یک رادیوی قدیمی هم هست. رادیو همان ترانه سیناترا را به پایان می رساند که در صحنه مونتاژی می شنیدیم. جیک وارد می شود و صدای رادیو را کم می

کند. اتاق نشیمن جیک را می بینیم؛ اتاق به شیوه مدرن اواخر دهه 1940 تزئین شده است. جویی و ویکی کنار میز نزدیک تلویزیون نشسته اند. مقداری غذا و خوردنی روی میز است. دو پسر جیک دارند بازی می کنند.

جیک (خطاب به جویی در حالی که صدای رادیو را کم می کند): همین الان خودمو وزن کردم، 161 پوندم. دیگه از این قرارها مٹ جانیرو برای من نذار. من که بهت نگفته بودم این کار رو بکنی. جویی: جیک، خودت گفتی می تونی خودتو برسونی به 155 پوند. من که این حرفو از خودم در نیاوردم. جیک (عصبانی): خب، بعضی وقت ها نباید به حرفم گوش کنی! حالا می دونم می تونم خودمو برسونم به 155 یا نه. من به زور می تونم خودمو برسونم به 160، بعد تو بدون این که بهم بگی قرارداد برام امضا می کنی واسه 155 پوند. حالا اگه من به 155 نرسم، 15 هزار دلار از دست می دم. خودت باید بدونی چی کار داری می کنی. ناسلامتی اسم خودتو گذاشتی مدیر!

جویی: تو عنوانو می خوای یا نه؟

جیک: حرفتو بزن!

جویی: تو عنوانو می خوای یا نه؟

جیک: حرفتو بزن. واسه من قر و غمیش نیا.

جویی (داد می زند): این جانیرو موندنی نیست، بچه ست. باید ناک اوتش کنی. ناک اوتش کنی این بچه مزلفو. دارم بهت می گم، اگه عنوانو می خوای، این قدم اولشه. گوش کن ببین چی می گم. سه ساله داری خودتو می کشی. دیگه کسی نمونده. همه می ترسن باهات مبارزه کنن. این جانیرو داره پیشرفت می کنه. خودش می دونه. نسخه شو بیچ، نابودش کن! نگران چی هستی؟ وزنت؟ اصلاً فرض کنیم مسابقه رو ببازی، اون وقت اونا فکر می کنن ضعیف شدی؛ فکر می کنن دیگه اون مشت زن سابق نیستی. اون وقت تورو با کسانی می ندازن که می ترسیدن باهات مبارزه کنن. تو هم نابودشون می کنی و عنوانو می گیری. اگه هم از این جانیرو کوتوله ببری، می ذارن بری سراغ عنوان قهرمانی، چون دیگه کسی نمی مونه. یعنی در هر دو صورت برنده ای، مگه همینو نمی خوای؟

ویکی: جویی راست می گه. جانیرو داره پیشرفت می کنه. خوش قیافه ست.

جیک (حرفش را قطع می کند): منظورت چیه که خوش قیافه ست؟

ویکی: خوب، محبوبه. خیلی از مردم دوستش دارن. اگه تو بزنی، اون وقت می خوان تو عنوان بگیری. اصلاً به من چه؟ من باید دهنمو بسته نگه دارم، باید...

جیک (حرفش را قطع می کند): اصلاً کی از تو پرسید؟

ویکی: آخه، جیک، من که...

جیک (حرفش را قطع می کند): می گم کی از تو پرسید؟

ویکی: من فقط گفتم...

جیک (حرفش را قطع می کند): کی از تو پرسید؟

ویکی با دهان باز بلند می شود تا اتاق را ترک کند. جیک به او چشم غره می رود. ویکی بچه ها را جمع می کند و به آشپزخانه می برد. (نمای متحرک) ویکی را می بینیم که در آشپزخانه با عصبانیت وسایل را این رو و آن ور پرت می کند. در حالی که او مشغول تمیز کردن ظروف است و با خودش غر می زند، متوجه تنش صحنه می شویم.

جیک (ادامه، خطاب به جویی): خیلی خب، مدیر. حالا که همه این جا نظر می دن، بذار منم حرفمو بزنم. خودمو می رسونم به 155 و اون بچه رو تیکه تیکه می کنم، تا عنوانو بگیرم. دیگه هم بدون اجازه من سر 15 هزار تا شرط بندی نکن.

جیک به آشپزخانه می رود. سعی می کند دل ویکی را به دست بیاورد. ویکی ناز می کند. برای هم به شوخی ادا در می آورند.

33. داخلی - رستوران - کوپاکابانا - شب (1947)

یک کمترین دارد برنامه اجرا می کند. جیک، ویکی، جویی و جنت (Janet) سر میزی در همان نزدیکی نشسته اند. جنت مو طلایی و جذاب یکی از دوست دخترهای جویی است؛ بلافاصله می شود فهمید که او زنش نیست. سالن خیلی شلوغ است. کمترین برنامه اش را قطع می کند تا بگوید که جیک لاموتا هم در میان جمعیت است و حتی سعی می کند شوخی کوچکی هم با او بکند.

کمترین: خانوما و آقایون، امشب مهمون ویژه ای در میون ما هست، گاو خشمگین، گاو برانکس، آقای جیک لاموتا.

همه دست می زنند. جیک لبخند می زند و با تأمل دستی تکان می دهد.

کمترین (ادامه): پاشو وایستا، جیک، پاشو دیگه. اِ پاشدی. ببخشید. (می خندد) شوخی کردم، جیک. جیک با خوش خلقی مشتی به طرف کمترین تکان می دهد، گرچه از شوخی او اصلاً خوشش نمی آید. جیک (به جویی): ببین چی بارم می کنن.

جویی و ویکی و جنت از شوخی بدشان نیامده است.

جیک (ادامه، به شوخی): به چی می خندین؟ (لیوانش را بلند می کند) به سلامتی جویی، ویکی و ... (به جنت) اسمت چی بود، عزیزجون؟

جنت: جنت

جیک لبخند می زند.

سلوی که قدری جاافتاده شده، اما هنوز جوان به نظر می رسد، با لباس هایی بهتر از دفعه قبل که او را دیدیم، سر میز آن ها می آید. طوری راه می رود که انگار صاحب آن جاست. جیک از حالت او متنفر است. سلوی: سلام، جویی. جیک، چطوری؟ ویکی ...

آن ها جواب می دهند. جیک با سلوی سرد برخورد می کند. سلوی سر میز کومو می رود. سلوی که دور می

شود، جیک به ویکی رو می کند.

جیک: به چی نیگا می کنی؟ به اون نیگا می کنی؟

ویکی: نه، داشتم به تو نیگا می کردم.

جیک: به من «نه» نگو. دیدم داشتی نیگاش می کردی. چیه ازش خوشت میاد؟

ویکی: بهش علاقه ای ندارم.

جیک: بهش علاقه نداری؟

ویکی: نه، ندارم.

جیک: منظورت اینه که به اون علاقه نداری، ولی ممکنه به کس دیگه ای علاقه داشته باشی، آره؟

ویکی: جیک دست بردار. دوباره شروع نکن.

جیک (به طرف جویی برمی گردد و به سلوی اشاره می کند): تو رو خدا ببین، یکهو همه واسه من شدن رومئو.

دیدنی ویکی چطور نیگاش می کرد؟

جویی: نه ویکی هیچ وقت...

جیک (حرفش را قطع می کند): ندیدی چطور طرفو نیگا می کرد؟ خودش که می گه نه، ولی من تو گتم نمی ره.

جویی (معذب): بی خیال، جیک. می دونی که ویکی دیوونته.

جیک نگاهی پر از سوءظن به او می اندازد. جویی معذب است.

جیک: فقط دوست دارم مچشو بگیرم. اگه فقط یه بار مچشو بگیرم.

سر میزشان نوشیدنی می آورند.

پیشخدمت: از طرف تامی کومو.

جیک سرش را بلند می کند، ولی کومو را نمی بیند. جویی از جا بلند می شود.

جویی (به جیک): یه دقیقه. الان برمی گردم.

جیک (با تمسخر): طولش نده. با این آدم های بزن بهادر من خیلی می ترسم.

جویی به سر میز کومو در عقب سالن می رود. جیک جابه جا می شود و نگاه می کند.

جویی با کومو دست می دهد. سلوی هم سر میز کومو است. جویی بلافاصله برمی گردد.

جویی: جیک چند دقیقه بیا بریم اونجا. تامی می خواد حالتو بپرسه. فقط بیا یه سلام علیکی بکن.

جیک از این کار خوشش نمی آید، ولی با اکراه می رود.

از زوایه ای دیگر: میز کومو، جیک به سر میز می رسد.

جیک: سلام، تامی چطوری؟

تامی: جیک، یه خرده بشین.

جیک می نشیند. سلوی لبخند می زند و به جیک سری تکان می دهد. جیک به زور سر تکان می دهد.

تامی (ادامه، بازویش را دور جیک می اندازد): چه پسری! بوکسور از تو بهتر پیدا نمی شه. کارت با ستر فیلد حرف نداشت. اون کثافت ها رو ولشون کن. همه می ترسن با تو مسابقه بدن.

جیک (قدری خجالت زده): تامی، بی خیال...

تامی: چطوری؟ میزون هستی؟

جیک: از این بهتر نمی شه.

تامی: تونی جانپرو باید مواظب خودش باشه، نه؟

جیک: حتماً.

تامی (به سلوی): این جانپرو بوکسور خوبیه، خیلی هم خوش قیافه ست.

سلوی: سه بار روش شرط بستم. هر بارم روسفیدم کرده.

جیک فقط خیره نگاهش می کند و خشمش را کنترل می کند.

لحظاتی سکوت.

تامی: وزنت چطوره؟ میزونه؟

جیک: آره، میزون میزون.

باز هم سکوت.

تامی لبخند می زند و به جیک نزدیک تر می شود.

تامی: خب، می خوام یه چیزی ازت بپرسم. فرض کنیم من دوست توام و بهت می گم می خوام تو این مسابقه

با جانپرو کلی روت شرط ببندم. تو چی می گی؟

جیک: من می گم هر چی داری بذار پای این شرط.

تامی نوشیدنی اش را می نوشد.

34. داخلی - خانه پلهام پارک وی - اتاق خواب - شب

ویکی در رختخواب است و سعی می کند بخوابد. جیک از حمام بیرون می آید و بر لبه تخت می نشیند.

(فکرش مشغول است). سکوت.

جیک: ویکی؟... ویکی، بیداری؟

ویکی: چیه؟

جیک: خوابیدی؟

ویکی: آره؟

جیک: ها؟

ویکی: آره، چیه؟

جیک: وقتی با هم هستیم، تو به کس دیگه ای فکر می کنی؟

ویکی: نه، من دوستت دارم، یادته؟

جیک: پس چرا اون حرفو در مورد تونی جانپرو گفتی؟

ویکی: کدوم حرف؟

جیک: که خوش قیافه ست.

ویکی: من تا حالا قیافه شو ندیدم.

جیک: مطمئنی الان بهش فکر نمی کنی؟

ویکی: آره.

جیک: تو گفתי خوش قیافه ست. فکر می کنی خوش قیافه ست، چون می دونم که واقعاً فکر می کنی خوش قیافه ست، می خوام صورتشو به هم بریزم. لهش می کنم. وقتی کارم باهاش تموم بشه دیگه کسی فکر نمی کنه که طرف خوش قیافه ست. حالا به هر کی دوست داری فکر کن.

ویکی بی حرکت می ماند.

35. داخلی - زیرزمین خیابان وُرت - روز

تونی جانپرو با شورت بوکس از روی ترازو پایین می آید. سرهنگ ادی ایگان، مردی سفیدمو و قوی هیکل و چهل و اندی ساله، وزن را اعلام می کند. زیرزمین کمیته بوکس نیویورک در خیابان ورت، اتاقی بدون اثاثیه است پر از خبرنگار و مربی و مدیر برنامه.

ایگان: تونی جانپرو، 151 و نیم پوند.

جیک روی ترازو می رود. ضعیف و لاغر به نظر می رسد. ایگان پس از ورفتن با ترازو می گوید:

ایگان (ادامه): جیک لاموتا، 155 و یک چهارم پوند. در گروه جیک بحث درمی گیرد. جانپرو لبخند می زند. جیک: یه دقیقه صبر کن.

جیک و جویی و تونی صحبت می کنند. جیک از ترازو پایین می آید و به توالت می رود. یکی از مسئولان به دنبالش می رود.

36. داخلی - توالت

جیک برای ادرار کردن به خودش فشار می آورد.

37. داخلی - زیرزمین خیابان ورت

جیک از توالت بیرون می آید و دوباره روی ترازو می رود.

ایگان: خب، این درست شد...

لاموتا به جانپرو خیره می شود

ایگان (ادامه): لاموتا، 155 پوند میزن.

جیک برای جانپرو بوسه می فرستد.

38. داخلی - مدیسون اسکوتر گاردن - شب

راند آخر است و جیک، جانپروی درمانده را راحت نمی گذارد. جمعیت دم گرفته است. جمعیت: لاموتا.

نیمی از جمعیت بلند شده است. مرگ نزدیک است. و آن ها عاشق این لحظه اند. جیک ضربه پشت ضربه فرود می آورد. بی قرار است. چند ردیف عقب تر، تامی کومو و سلوی و چند «نوجه» دیگر با چهره های جدی نشسته اند. جیک سریع عمل می کند و با ضربه ای کاری دماغ جانپرو را خرد می کند و آن را به گونه چپش می رساند. آخرین زنگ به صدا درمی آید. جانپرو کشان کشان خود را به گوشه رینگ می رساند. جیک دور رینگ قدم می زند، مشت هایش را می بوسد و به طرف جمعیت می گیرد. جویی طرفش می آید. ربدوشامبر طرح پوست پلنگی اش را روی شانه او می اندازد و بغلش می کند. تونی هم نزدیک می شود. جیک صاف به کومو و سلوی نگاه می کند. جیک به وسط رینگ می آید.

مجری: برنده، بنا به تصمیم تمام داوران، در ده راند، جیک لاموتا! جویی: حرف نداری.

جیک که از وزن کم کردن و برنده شدن احساس ضعف دارد، هنوز پیروزمندانه دور رینگ رقص پا می رود. ویکی که به نزدیکی رینگ آمده، برای جیک بوسه می فرستد. جیک (به طرف ویکی فریاد می زند): امشب شب منه! گوش کن! من قهرمان می شم! خم می شود و از میان طناب ها ویکی را می بوسد. جیک (ادامه): همه ش به خاطر توئه.

39. داخلی - کوپاکابانا - شب (1947)

جویی به همراه یکی از تبلیغاتچی های دیترویت و جکی کرتی (Crtie) کنار بار است. تبلیغاتچی: جیک کی برمی گرده به دیترویت؟ واقعاً جانپرو رو درست کرد. بعدش نوبت کیه، جویی؟ جویی (دوپهلو): نمی دونم، داریم بهش فکر می کنیم. جیک داره تو اردو تمرین می کنه. جکی کرتی: با اون مسابقه ای که من دیدم، دیگه باید عنوانو بهش بدن. جویی: حتماً می گیریمش.

تبلیغاتچی جویی را به جکی کرتی معرفی می کند. تبلیغاتچی: راستی، جویی، این جکی کرتیه. تو جنوب اهائو خیلی خرس می ره. جکی کرتی: از بردارت خوشم میاد. از قَبِلِش کلی پول درآوردم. جویی: شرط می بندم از خودش بیش تر درآوردی.

جکی کرتی: از مسابقه تامی بل هم یه خرده کاسب شدم. چه خبر از اون؟  
جویی: مگه نموده؟

تبلیغاتچی: نه. کار می کنه. تو یه ساختمان مسئول آسانسوره.  
جویی: راستی؟

تبلیغاتچی: اون روز رفتم بهش یه سری زدم. گفتم: «تامی، منو ببر طبقه پنجم.» اونم منو صاف برد اونجا.  
جکی کرتی: آره، تامی همیشه کارشو خوب انجام می داد.  
سلوی و پتسی به اتفاق ورا و سندی (دو تا از دخترهای محله) و ویکی از راه می رسند. به سراغ میزی در همان نزدیکی می روند.

همسطح بار: جویی آن ها را می بیند.

تبلیغاتچی: جویی، بذار برات یه مشروب دیگه بگیرم.

جویی (با حواس پرت): یه دقیقه منو ببخشین. الان برمی گردم.

همسطح میز: جویی به میز سلوی می رسد. ویکی عصبی است. به سردی به هم سلام می کنند.

جویی (ادامه، به ویکی): پاشو بیا، یه چیزی می خوام بهت بگم.

وقتی بازوی ویکی را می گیرد و به رختکن می برد، سکوت ناراحت کننده ای برقرار می شود.

جویی (ادامه): تو با سلوی چی کار داری؟ نباید با اون این جا باشی. جیک داره خودشو می کشه، اون وقت تو این جایی، اگه بفهمه چی؟

ویکی: مگه من چی کار کردم؟ چون اون داره تمرین می کنه، من نباید پیام بیرون؟ مگه من زندونی ام؟  
جویی: نه، زنش.

ویکی: من کار اشتباهی نکردم. فقط می خوام یه خرده خوش بگذرونم. همه ش باید تو خونه بمونم؟  
جویی: صورت خوبی نداره.

ویکی: خیلی خب، برو به جیک بگو. بالاخره که منو می کشه. فقط دیر و زود داره.

جویی: من نمی خوام بهش بگم، ولی اگه بفهمه، می کشدت. تو چه مرگته؟ خوشبخت نیستی؟ تو که همه چیز داری.

ویکی: تو که باهاش نیستی. بدون اجازه ش نمی تونم آب بخورم. منو کرده تو قفس. اگه فکر کنه به یه نفر نیگا کردم، می شم کیسه بوکسش. به هیشکی اعتماد نداره. باور کن اگه ما دو تا رو هم الان این جا ببینه، پدر تو در میاره. به من نیگا کن، جویی. من نوزده سالمه. می خوام از زندگی لذت ببرم. من جیکو دوست دارم، ولی تو که نمی دونی. گاهی اوقات دیوونه می شه. ازش می ترسم.

جویی: ویکی، سعی کن بفهمی. جیک خیلی تحت فشاره. اون خیلی وقته حریف نداره و عنوانو نگرفته.

ویکی: آره. طرف اونو بگیر. تو برادرشی. اون هیچ وقت قهرمان نمی شه. خیلیا ازش ناراضی ان.

جویی: واسه همین تو باهاشون این جایی؟

ویکی: من فقط می خوام خوش بگذرونم، چون کار بدی نمی کنم.

می خواهد به سر میز برگردد.

جویی (او را می گیرد): تو نباید این جا باشی. بیا بریم.

ویکی دستش را می کشد و به سر میز باز می گردد.

همسطح میز: جویی به طرف میز می آید. دست ویکی را می گیرد.

جویی (ادامه): گفتم بیا بریم.

سلوی: جویی، بی خیال، سوء تفاهم شده. چرا نمی شینی با هم یه چیزی بنیم؟

جویی: ببخشید، من دارم با زن برادرم حرف می زنم.

سلوی: نه بابا!

جویی: فکر می کنی با دسته کورها طرفی؟ برادرم داره تو رینگ خودشو جر می ده، بعد تو با زنش اومدی این جا.

سلوی: جویی من با پتسی و ورا و سندی اومدم این جا. ویکی رو هم اتفاقی دیدیم. فقط می خوایم یه خرده

خوش بگذرونیم. می خوای چه کار کنم؟ چرا خودتو کنترل نمی کنی تا وضع بدی پیش نیاد؟

صدای آن ها که بلند می شود، مردم به طرفشان سر برمی گردانند. پل، صاحب رستوران (مردی خشن و خوش

لباس) و چند محافظ هم متوجه بحث آن ها می شوند.

جویی: بزن به چاک. چیه، امروز هوس گنگستربازی کردی؟ سه سوت درازت می کنم. جویی به طرف سلوی

دست دراز می کند. مردم واکنش نشان می دهند. دخترها جیغ می کشند. ویکی بیرون می رود. جویی متوجه

می شود و او را صدا می زند.

جویی (ادامه): صبر کن بینم...

پل جلو می آید و مانع دعوا می شود.

پل: یه چیزی رو فراموش نکردین؟ نمی شه این جا بی سروصدا باشه؟

سلوی و جویی به هم چپ چپ نگاه می کنند. جویی به دنبال ویکی می رود.

40. خارجی - کوپاکابانا - شب

جویی در خیابان به دنبال ویکی چشم می چرخاند. او رفته است. سلوی و پتسی از در بیرون می آیند.

سلوی: جویی، خیلی دوست داری جوونمرگ شی؟

جویی (همان طور که برمی گردد و به جان سلوی و پتسی می افتد): چشاتو از کاسه درمیارم. دهن جفتونو

سرویس می کنم.

پس از چند لحظه پل و محافظ ها از در بیرون می آیند. محافظ ها پتسی را می گیرند.

سعی می کنند سلوی و جویی را از هم جدا کنند، ولی نمی توانند. جویی روی پله های کوپاکابانا و کنار ماشین

های پارک شده در کنار خیابان، سلوی را وحشیانه کتک می زند.

جویی (ادامه): کثافت مادر به خطا و ...

سلوی سعی می کند او را بزند، اما جویی خیلی از او سر است. سلوی روی پیاده رو دراز می شود. جویی لگدش می زند. بالاخره پل و پتسی و محافظ ها جویی را کنار می کشند. پتسی می خواهد به سراغ جویی برود که پل نگهش می دارد.

پتسی (به پل): به من دست نزن. نوبت تو هم می رسه، پل.

پل (به پتسی): بزن به چاک. دیگه هم این جا نیا دردرس درست کن. هر کی هم می خوای باش! (به جویی) بزن به چاک. بدو.

جویی به او نگاهی می اندازد و می رود.

41. داخلی - اتاق پستی کلوب دبونر

در اتاق چند میز گرد هست و چند صندلی، تامی کومو، سلوی، پتسی و جویی در اتاق اند. صورت سلوی از کتکی که از جویی خورده کبود است.

کومو: خیلی خب، دیگه نمی خوام بشنوم. فکر می کنم می دونم چی شده. آره، زن برادرت بوده و احتمالاً سوءتفاهم شده. نمی گم سلوی باید همچین کاری می کرد. اما جویی تو هم نباید دست بلند می کردی. دیگه از این کارها نکن. این دفعه رو فراموش می کنیم، ولی دیگه تکرار نشه. فهمیدی؟ جویی: آره، فهمیدم، تامی.

کومو: خیلی خب، حالا با هم دست بدین.

سلوی و جویی و پتسی با هم دست می دهند.

کومو (ادامه): جدا از همه حرف ها، خانواده ات چطورن؟

جویی: خوبن. خوبن. تامی.

کومو: تو چه مرگته؟ بلد نیستی حرف بزنی؟ این چه حالتیه داری؟ از کارات سر در نمیارم. جویی. چرا این طوری جواب آدمو می دی؟ می خوای زود از این جا بزنی بیرون؟

جویی: نه، تامی، این حرفا نیست.

کومو: ببین جویی، می خوام یه چیزی بهت بگم. داداشت بدون ما به جایی نمی رسه؛ به هیچ جا. یه چیزی می خوام بهت بگم بین خودمون بمونه، کار داره به یه جایی می رسه که واسه من حسابی باعث خجالتته.

جویی: چرا واسه تو باعث خجالت شده؟

کومو: برای این باعث خجالتتم شده که فرانکی و بقیه انتظار دارن من یه کاری بکنم و برای همین وضعم زیاد خوب نیست. یعنی من نمی تونم یکی از بچه های محله خودمو جمع کنم. چرا این کارو این قدر واسه خودش سخت می کنه؟ اگه بیاد پیش من، همه چیز واسه ش راحت تر می شه.

جویی: تامی، جیک به تو احترام می ذاره. خودت می دونی که اون حتی جواب سلام دیگران رو نمی ده. اما اگه

جیک به چیزی گیر بده، خدا هم از آسمون بیاد زمین، نمی تونه منصرفش کنه. من برادر کوچیکشم. تو این زمینه حرف من خریدار نداره. جیک فکر می کنه می تونه همه رو دور بزنه و کار خودشو بکنه. کومو: همه رو دور بزنه؟ می دونه پای چقدر پول وسطه؟ پول درست و حسابی. فکر می کنه می تونه تنهایی قهرمان بشه؟ فکر می کنی ما همین طور می شینیم تا یه نفر بیاد و یکی از عنوان های مهم دنیا رو ور داره واسه خودش؟ اونم کسی که نه به حرف کسی گوش می کنه و نه به کسی احترام می ذاره؟ واقعاً کم داره. بین جویی، تو می فهمی، پس تو بهش بگو. من اهمیت نمی دم که آدم بزرگیه یا معروفه. می تونه هر چی شوگر ری رابینسون و جانیرو تو دنیا هست بزنه. اما بدون ما نمی تونه عنوانو بگیره. من فقط می خوام تو این پیغامو تو اون کله پوکش فرو کنی.

42. خارجی - استخر شورهیون - روز

یک روز دیگه. جویی با لباس کامل در را باز می کند و به دوروبر نگاهی می اندازد. جیک تنها در آن سوی استخر نشسته است. جویی به طرف او می رود. جویی: داری چی کار می کنی؟ جیک: یاد دفعه اولی افتادم که ویکی رو دیدم... می دونم یه خبری هست. می دونم یه کاسه ای زیر نیم کاسه ش هست، اما نمی تونم مجشو بگیرم... جویی: شاید چون می ترسه کتکش بزنی نمی تونه باهات حرف بزنه. جیک: منظورت چیه؟ جویی: باهاش حرف بزن. ناسلامتی زننه. ازش بپرس چشه. جیک: وقتی که من نیستم، متوجه چیز مشکوکی نشدی؟ راستشو بهم بگو. جویی: جک، اگه چیز مشکوکی بود، خودم بهت گفته بودم. جیک: می خوام وقتی من نیستم حواست بهش باشه. فهمیدی؟ جویی: مطمئن باش، حواسم هست. جیک: تامی چی می گفت؟ جویی: هم خبر خوب دارم و هم خبر بد. خبر خوب اینکه می تونی شانستو واسه قهرمانی امتحان کنی. و خبر بد این که...

جیک (حرف او را قطع می کند): آره، می دونم.

43. داخلی - زیرزمین خیابان ورث - روز

بیلی فاکس که از روی ترازو پایین می آید، ادی ایگان اعلام می کند: ایگان: بیلی فاکس، 173 و سه چهارم پوند.

جویی ریدوشامبر جیک را برمی دارد و او روی ترازو می رود. خبرنگارها دورش جمع می شوند.  
ایگان (ادامه): جیک لاموتا، 167 پوند.

همراهان جیک وقتی به طرف رختکن او می روند، او را تشویق می کنند.

44. داخلی - رختکن جیک - روز

ایگان وارد می شود.

جیک: چه خبر، سرهنگ؟

ایگان: می خوام یه دقیقه با جیک حرف بزنم.

جویی: حتماً.

ایگان: فکر می کنم شنیدی همه چی می گن، جیک.

جیک: همه چی می گن؟

ایگان: همه تو این مبارزه طرفدار تو بودن. بعد یهو دو روز پیش وضع عوض شد و تو اومدی مقام پایین تر.

جیک: سرهنگ، من دنبال قمار و شرط بندی نیستم. من فقط مبارزه می کنم.

ایگان: حالا این مسابقه از شرط بندی خارج شده. مه یرلنسکی دیگه نمی خواد رو این مبارزه شرط ببنده. بعضی ها می گن دوره تو سر اومده.

جیک: حرف هر کی رو می خوام باور کن.

ایگان: من می خوام حرف تو رو بارو کنم، لاموتا.

جیک: می کشمش. کاری می کنم این جوجه به گه خوردن بیفته. تو پول داری؟

ایگان: چی؟

جیک: می گم اگه پولی داری که می خوام رو بیلی فاکس شرط ببندی، می تونی بذاریش همین جا... (دستش را دراز می کند) چون جیک لاموتا جلوی هیچ کس کم نمیاره.

ایگان دستی به شانه جیک می زند.

ایگان: همینو می خواستم بشنوم.

جیک به ایگان که دارد بیرون می رود، چشم غره ای می رود.

45. داخلی - مدیسون اسکوتر گاردن - شب (14 نوامبر، 1947)

گاردن از جمعیت پر است. قهرمانان سابق، خبرنگارها، مقامات، مافیایی ها و مردم، همه حاضرند.

نام مشت زن ها اعلام می شود. بیلی فاکس و جیک دستکش هایشان را به هم می زنند و هر یک به گوشه ای می روند. فاکس قدبلندتر است و دست های بلندتری هم دارد. زنگ به صدا در می آید و مشت زن ها به میانه رینگ می آیند. فاکس سر جیک را نشانه می گیرد و جیک بدن او را، فاکس مشت محکم به فک جیک وارد می

کند، اما لاموتا تکان نمی خورد. فاکس متحیر است. در گذشته، حریف های او با این ضربه نقش زمین می شدند. کومو و سلوی و چند نفر دیگر با علاقه مسابقه را تماشا می کنند. جیک با چند ضربه سریع مخصوص به خودش مسابقه را ادامه می دهد. فاکس ناگهان سرگیجه می گیرد. جیک سر او را نشانه می گیرد و سپس ضربه ای کوتاه و سریع فرود می آورد. فاکس در حال به زانو درآمدن است. جیک بازوهایش را دور فاکس حلقه می کند تا او نقش زمین نشود.

جیک (به فاکس): وایستا! چه غلطی داری می کنی؟

داور آن ها را از هم جدا می کند و فاکس حمله را از سر می گیرد. جیک عقب عقب به گوشه ای می رود و می گذارد فاکس ضرباتش را بزند. فاکس سه ضربه می زند. جیک اصلاً از خود دفاع نمی کند، اما نقش زمین هم نمی شود. جمعیت مشکوک می شود. سروصدای عده ای درمی آید.

تماشاگران: یادت رفته واسه چی اومدی این جا، جیک؟ خریدنت؟

قطع به زمانی دیگر:

جیک در گوشه رینگ نشسته است. جیک وانمود می کند شوکه شده است. تونی که نمی داند چه خبر است، به جیک سیلی می زند.

تونی: چته؟ چه مرگته؟

قطع به زمانی دیگر:

تابلوی راند چهارم را می بینیم. جیک در وسط رینگ مشت های فاکس را تحمل می کند. دست های جیک به پهلوی افتاده است... فاکس ضربه پشت ضربه فرود می آورد. بوی گند ساخت و پاخت سالن را برداشته است. جیک از این که فاکس کاری از پیش نمی برد، خشمگین است. همان طور ضربات را تحمل می کند، حرف می زند.

جیک: بزن! بزن! چه مرگته کثافت! بزن دیگه!

هو و سوت مردم سالن را برمی دارد. این یک مبارزه واقعی نیست. داور که این را می فهمد، به میان فاکس و لاموتا می آید. دست هایش را تکان می دهد و اشاره می کند که فاکس با ناک اوت فنی برنده مسابقه است. جیک محافظ دندان هایش را با تنفر به طرف فاکس تف می کند و به گوشه رینگ می رود. داور که فاکس را برنده اعلام می کند، جیک و جویی و تونی به راه می افتند تا از رینگ بیرون بروند. کومو و دیگران با رضایت بلند می شوند تا سالن را ترک کنند.

46. داخلی - رختکن جیک - مدیسون اسکوتر گاردن - شب

وقتی یک عکاس و یک خبرنگار از در وارد می شوند، پشت سرشان در سالن صدای همهمه ای را می شنویم. آن ها وارد می شوند. نگاهی می اندازند و دم در می مانند. همه ساکت اند؛ جز جیک که نمی تواند جلوی حق هقش را بگیرد. انگار مراسم عزاداری است. جیک پشت میز ماساژ نشسته است. هنوز ربدوشامبر پلنگی اش را

به تن دارد. موقع گریه کردن سرش پایین است. عکاس عکس می گیرد. یکی از دستیاران مربی حرکتی می کند تا جلوی او را بگیرند و بعد می رود و نزدیک در می نشیند. خبرنگار هنوز نزدیک در است و از صحنه ای که می بیند کاملاً جا خورده است، اما به یادداشت برداشتن ادامه می دهد. جویی که نزدیک جیک ایستاده به همه پشت کرده است. شانه هایش تکان می خورند و لب هایش را محکم به هم فشرده است. او بی صدا گریه می کند. تونی قدم می زند.

تونی: دیگه مسابقه نده (مکث) تو این کشور همه آزادان، می تونی مسابقه ندی!

جیک (هق هق کنان): چرا مسابقه رو نگه داشتن؟ چرا نگه داشتن؟

خبرنگار به طرف دستیار خم می شود و پچ پچ می کند.

خبرنگار: چی شده؟

دستیار (با صدای آرام): تو راند دوم بدجوری صدمه دیده. وقتی باهاش حرف زدم جواپو نداد.

جیک که هنوز سرش پایین است، متوجه پچ پچ می شود و داد می زند.

جیک: همه برن بیرون!

خبرنگار و عکاس می روند. جیک هنوز گریه می کند.

47. داخلی - خانه پلهام پارک وی - اتاق نشیمن - روز

فمای نزدیک از تیتز اول روزنامه «دیلی نیوز»، 22 نوامبر 1947: «کمیته لاموتا را به حال تعلیق در می آورد» جیک، افسرده و گرفته، روی کاناپه نشسته است. روی میز جلوی پایش چند روزنامه افتاده است... از جمله روزنامه ای که تیتز اول آن را دیدیم. جویی در مقابل جیک قدم می زند.

جویی (فریاد می زند): خیلی آسونه، جک. خیلی آسون...

جویی گارد می گیرد.

جویی (ادامه): دستتو بگیر بالا، جیک.

جیک: جویی، بی خیال.

جویی: بدو دیگه. (به او ضربه ای می زند) از خودت دفاع کن.

جیک ناخودآگاه دست هایش را بالا می برد. سپس جویی وانمود می کند که ضربه خورده و روی کف اتاق می افتد. جیک به او نگاه می کند. جویی از زمین بلند می شود.

جویی (ادامه): دیدی؟ به همین راحتی.

جیک: اونا دیگه چی می خوان؟ من که باختم. می خوان نقش زمین هم بشم؟ من جلوی هیشکی زمین نمی خورم. تو زندگیم هیچ وقت زمین نخوردم. دیگه چی کار باید بکنم؟ رو زمین بخزم؟ من تو اون رینگ لعنتی حسابی خودمو خراب کردم. همه روزنامه ها مسخره م می کنن. شدم هالوی سال. من فقط می خوام عنوانو بگیرم. فقط عنوانو. واسه اون هر کاری می کنم.

جویی: فقط مٹ یک آدم عادی زمین نمی خوری.

جیک: آره، زمین نمی خورم. درسته. درسته.

جویی: خیلی خب، زمین نمی خوری؟ پس باید بشینی تو خونه. استراحت کن. چون کار دیگه ای نمی تونی بکنی. بذار کمیته داغونت کنه. بشین و تحمل کن.

جیک: آخه کم که نیست، هفت ماه. من تو این هفت ماه چی کار کنم؟ دیوونه می شم. چه جوری رو فرم بمونم؟ تا اون موقع اون قدر ضعیف شدم که نمی تونم عنوانو بگیرم. وزنم چی؟ حسابی چاق می شم. دیگه نمی تونم وزمو پایین نگه دارم. هفت ماه؟ نمی دونم...

جویی: ما کاری رو که باید می کردیم، کردیم. تامی فراموش نمی کنه. دیر یا زود عنوانو می گیری؛ البته اگه تامی نمیره.

48. خارجی - هتل بوک کادیلاک - دیترویت - روز (1949)

بیرون ساختمان باشکوه بوک دیلاک باران می آید. روی پرده ای بالای در نوشته شده است: «هتل بوک کادیلاک، مقدم مارسل سردان، قهرمان میان وزن جهان و جیک لاموتا، مدعی قهرمانی را گرامی می دارد.»

49. داخلی - لابی بوک کادیلاک - روز

لابی شلوغ است: مشت زن ها و خبرنگاران با نگرانی قدم می زنند. فضا آشفته است.

متصدی هتل اعلام می کند:

متصدی هتل: آقای ویلیامز.

آقای ویلیامز، تبلیغاتچی دیترویتی، که پیش تر در رستوران کوپاکابانا او را دیده ایم، جواب می دهد. ویلیامز

لحظه ای به تلفن گوش می دهد. بعد آن را به متصدی می دهد و اعلام می کند:

تبلیغاتچی دیترویتی: مشخص شد. مسابقه بیست و چهار ساعت عقب افتاده.

همه در لابی ابراز نارضایتی می کنند.

50. داخلی - سوییت لاموتا - روز

سوییت جیک دکوراسیون ساده ای دارد و شامل یک اتاق نشیمن و دو اتاق خواب است. دکتر پینتو روی یک

تکه گوشت بخیه زدن را امتحان می کند. جیک با لباس ورزشی تمرین مشت زنی می کند و رقص پا می رود.

تونی او را تماشا می کند. ویکی آرام روی کاناپه نشسته و شراب می نوشد. جویی پای تلفن است.

جویی: درسته. حرفی ندارم. (گوش می دهد) خوشش اومد؟ خوبه، چون دیگه حرفی ندارم.

جویی تلفن را قطع می کند، اما گوشی را روی تلفن نمی گذارد.

جویی (ادامه): من می خوام یه چیزی سفارش بدم. تو هم یه استیک بخور.  
جیک: من نمی تونم استیک بخورم. اگه بخورم، بعد سر وزن کشی مشکل پیدا می کنم.  
جویی: پس یه کم بخور. بالاخره باید یه چیزی بخوری.  
جیک: این بیست و چهار ساعت رو چی کار کنم؟ غذا از گلوم پایین نمی ره.  
جیک به اتاق خواب می رود. جویی به سراغ دکتر می رود.  
دکتر (تکه گوشت را به او نشان می دهد): چطوره؟  
جویی: چقدر وقت گرفت؟  
دکتر: 45 ثانیه.

جویی: به درد نمی خوره. سعی کن بیاریش پایین. بهتره بیش تر از 30 ثانیه نشه.  
51. داخلی - اتاق خواب

جیک تنهاست. در را می زنند. جویی در را باز می کند و سرش را داخل می آورد.  
جویی: جیک، یه نفر اومده ببیندت.  
جویی در را بیش تر باز می کند. تامی کومو در کنار اوست. جیک به طرف در می رود.  
کومو: سلام قهرمان!  
جیک: تامی، مرسی که اومدی.  
کومو: خیالت راحت راحت باشه. اوضاع خوبه. چطوری؟  
جیک: خوبم.

کومو: فقط اومدم سری بهت بزنم. (با او دست می دهد) چیزی لازم نداری؟  
جیک: نه، همه چیز داریم. مرسی، تامی.  
کومو: خیلی خب، قهرمان.

کومو برمی گردد که برود. با همه در اتاق نشیمن خداحافظی می کند. به طرف ویکی می رود. جیک از در اتاق خواب آن ها را نگاه می کند.

کومو (به ویکی): نیگاش کن. عین همیشه خوشگله. مراقب قهرمانمون باش، باشه؟  
ویکی (در حالی که با او به طرف در می رود): مراقبش هستم. مرسی تامی. خداحافظ.  
جیک (به ویکی): بیا این جا.

ویکی به طرف در اتاق خواب می رود. جیک بازوی او را می گیرد، او را به داخل اتاق می کشد و در را محکم می بندد.

جیک (ادامه، او را به طرف تختخواب هل می دهد): دیگه نبینم این طوری باهاش خداحافظی کنی.  
ویکی: مگه من چی کار کردم؟

جیک (هلش می دهد): فقط سلام و خداحافظ. همین.  
ویکی: من فقط..

جیک (حرف او را قطع می کند): خودت می دونی منظورم چیه. هیچ وقت شب مسابقه حاملو نگیر.  
ویکی: دستم درد گرفت.

جیک اکنون او را کنار میز نگه داشته است. کم کم به طرف دیوار می روند.  
جیک: خفه شو. فقط بهش می گی سلام و خداحافظ.

جیک او را به دیوار فشار می دهد. آباژور می افتد. صدای وحشتناکی بلند می شود. ویکی سعی می کند خود را خلاص کند. جیک او را از گردن می گیرد و به دیوار می فشرد. نفس ویکی می بُرد.  
ویکی: جیک... من که چیزی نگفتم...

جیک: دیگه این کارو نکن. دیگه (او را به دیوار می فشرد) این کارو نمی کنی.  
ویکی (با صدای خفه): جیک...

جویی به داخل اتاق نگاه می کند و سپس وارد می شود.  
جیک: شنیدی چه گفتم؟ دیگه این کارو نمی کنی.

دوباره او را به دیوار می فشرد. ویکی سعی می کند خود را خلاص کند، اما نمی تواند جنب بخورد.  
جیک (ادامه، دوباره او را می فشرد): دیگه این کار نمی کنی.

جویی دستش را روی بازوی جیک می گذارد و سعی می کند آن را از روی گلوی ویکی بردارد.  
جویی: جیک، جیک...

تونی و دکتر از دم در تماشا می کنند. ویکی چشمانش را می بندد. جیک دستش را برمی دارد. جویی به ویکی کمک می کند. جیک نگاه می کند.

جیک (خطاب به خودش): نمی ذارم به این مسابقه گند بزنه.

52. خارجی - استادیوم بریگز - شب (16 ژوئن، 1949)

نورافکن ها رینگ را روشن کرده اند. هوا صاف است و استادیوم پر از طرفداران مشتاق مجری به میانه رینگ می آید و افراد سرشناس را معرفی می کند که برای مسابقه گرد هم آمده اند.  
مجری: و این مرد جوان که عنوان قهرمانی مارسل سردن را به ارث برده؛ لورن دوتول. دوتول به درون رینگ می پرد. در حالی که صدای مجری را می شنویم، فصل مونتاژی سریعی را می بینیم: جیک خود را برای مسابقه قهرمانی آماده می کند.

فصل مونتاژی پیش از مسابقه:

الف. جیک و گروهش وارد رختکن می شوند.

ب. جیک با ربدوشامبر کفش هایش را به پا می کند.

ج. تابه ای را با یک استیک خام درونش می بینیم. جویی خون آن را درون یک لیوان می ریزد و جیک آن را سر می کشد.

د. تکرار تصاویر صحنه قبل (با حرکت آهسته) از زاویه ای دیگر. تامی کومو دست جیک را دم در توالی می فشارد. ویکی کنار کومو است. جیک نگاه می کند.

مجری (صدای روی تصویر، ادامه): حالا از پرافتخارترین قهرمان جنگی آمریکا می خواهیم تا بایستد و تماشاگران به او ادای احترام کنند. حضور او امشب در این جا واقعاً مایه افتخار است. او به زودی در فیلم بعدی خود با نام «پسر بد» بازی خواهد کرد؛ گروه‌بان اودی مورفی!

ه. جیک دستانش را در آب داغ خیس می کند.

و. جیک دراز می کشد و جویی ماساژش می دهد.

ز. تکرار تصاویر صحنه قبل (با حرکت آهسته) از زاویه ای دیگر. جویی با کومو که از اتاق بیرون می رود، دست می دهد. جیک نگاه می کند. وقتی کومو کنار ویکی است، جویی به کومو لبخند می زند. جیک نگاه می کند.

مجری (صدای روی تصویر، ادامه): و مهمان ویژه ما امشب نیازی به معرفی ندارد. تنها مردی که 25 بار از مقام قهرمانی سنگین وزن دفاع کرده، سلطان تمام سنگین وزن ها؛ جو لوئیس. جو، بیا تو رینگ.

جو لوئیس (صدای روی تصویر): مرسی، جانی. امیدوارم امشب عنوان قهرمانی میان وزن به آمریکا یعنی جای اصلیش برگردد.

عده زیادی دست می زنند.

ح. دکتر پینتو سرنگی پراز نووکائین را به هریک از مشت های جیک تزریق می کند.

ط. جویی گردن جیک را ماساژ می دهد.

ی. دست های جیک را بانداز می کند.

ک. تکرار تصاویر صحنه قبل (با حرکت آهسته) از زاویه ای دیگر. جیک گلوی ویکی را در اتاق خواب می فشرد و سپس رهایش می کند. جویی به ویکی رسیدگی می کند، اما تصویر به گونه ای دیگر به نظر می رسد. جیک نگاه می کند.

مجری: و در این گوشه، قهرمان میان وزن جهان، از کازابلانکای مراکش، مارسل سردن!

ل. جیک شورت بوکسش را به پا می کند.

م. ماریو بند دستکش های جیک را می بندد.

ن. جیک، آماده مبارزه، با حوله روی سرش درجا می دود. او به همراه ماریو، جویی، دکتر پینتو و دستیاران او از رختکن به راهرو می آید. وارد استادیوم می شود.

53. داخلی - استادیوم بریگز - شب

جویی و ماریو و دستیاران جیک را که ربدوشامبر پلنگی اش را بر تن دارد، از میان جمعیت رد می کنند. جیک

هنوز در حال تمرین و نرمش است. جیک در میان تشویق و هوی مردم (عده زیادی هنوز مسابقه او با فاکس را به یاد دارند) وارد رینگ می شود. جیک دستانش را بلند می کند.

مجری: و در گوشه دیگر رینگ، از نیویورک، مدی مقام قهرمانی، گاو برانکس، جیک لاموتا!

جیک با افراد سرشناس و قهرمانان سابق دست می دهد.

جیک: کاش تو تو رینگ بودی، جو.

جو لوئیس: کمربندو برامون پس بگیر. جیک، موفق باشی.

جیک به ویکی نگاه می کند که در ردیف سوم نشسته است. او عصبی است.

قطع به زمانی دیگر:

زنگ آغاز مسابقه به صدا در می آید. سردن و لاموتا دستکش ها را به هم می زنند و شروع به مسابقه می کنند.

جیک پرشور است؛ امشب کسی جلودارش نیست. مانند مردی جن زده عمل می کند. سردن به جیک می آویزد تا جلوی ضربات وحشیانه او را بگیرد. جیک با تنفر او را از خود می راند. دیگر کسی جیک را هو نمی کند. او دل همه را به دست آورده است.

قطع به زمانی دیگر:

پایان راند نهم، جیک دست از سردن خون آلود برمی دارد. اول به بدن او، سپس به سرش و باز به بدنش مشت می زند. زنگ به صدا درمی آید.

جیک به گوشه رینگ می رود و می نشیند. جویی در آسمان سیر می کند.

جویی: نیگاش کن، جکی! گرفتیش. قهرمانی کثافت مال توئه. دخل طرفو بیار!

جیک فرصت این کار را پیدا نمی کند. داور که در مقابل سردن ایستاده با تکان دادن دست پایان مسابقه را اعلام می کند. داور دست جیک را بالا می برد و مجری اعلام می کند.

مجری: قهرمان جدید میان وزن جان، با ناک اوت پس از 9 راند، گاو برانکس، جیک لاموتا!

جویی او را در آغوش می گیرد. تونی ویکی را از میان جمعیت رد می کند. سردن در گوشه رینگ سرش را با دست می گیرد و می گوید: «عنوان من، عنوان من!» مسئولان کمربند قهرمانی جواهرنشان را می آورند. جو لوئیس کمربند را دور کمر جیک می بندد. جیک کمربند را با دستکش های خون آلودش لمس می کند. همان طور که دست هایش را بالا می گیرد. اشک از چشم هایش جاری می شود. این باشکوه ترین شب زندگی اوست.

54. خارجی - رستوران جیک لاموتا - شب (1956)

جیک لاموتا بر تابلوی نثونی در خیابان کالینز میامی می درخشد. بار جیک روبه روی رونی پلازاست، یکی از گران ترین هتل های میامی. اتومبیل های مدل دهه 50 در خارج از کلپ پارک شده اند.

55. داخلی - رستوران جیک لاموتا - شب

جیک لاموتای 34 ساله، با لباس رسمی وارد کلوبش می شود و روبه روی نقاشی دیواری بزرگی از مبارزه با سردن می ایستد. باری گرد و بزرگ در رستوران جلب توجه می کند. رقاصان روی سکویی در مرکز بار برنامه اجرا می کنند. نیمی از کلوب را افراد سرشناس دنیای ورزش و سینما و مافیا پر کرده اند. وقتی جیک پا روی سکو می گذارد، گروه کوچک نوازندگان آهنگی مخصوص می نوازند. او با یک دست میکروفن را می گیرد و با دست دیگر گروه را ساکت می کند. وقتی شروع به صحبت می کند، تشویق ها قطع می شود.

جیک: شب به خیر، خانوما و آقایون. این جا وایستادن و با شما آدمای معرکه حرف زدن، واقعاً باعث خوشحالیه. راستش اصلاً فقط همین وایستادن کلی باعث خوشحالیه! از آخرین مبارزه م تو «مدیسون اسکوتر گاردن» این همه آدمو یه جا ندیده بودم. بعد از اون مبارزه یه خبرنگار ازم پرسید: «جیک، حالا از این جا کجا می ری؟» گفتم: «معلومه، بیمارستان!»

نیمی از حضار گوش می کنند و از این میان نیمی از آن ها می خندند و بعضی دیگر بیش از حد صدایشان را بالا می برند.

جیک (دامه): من صدو شیش تا مبارزه حرفه ای داشتم و بازم اون هالوها می دونستن چطور جلوم وایستن. مرتب مشت می زدن تو سرم! (خطاب به مسئول بار) کسی تو باره، لیندا؟ یه چیزی به من بده. فکر می کنم اگه بخوام واسه الکی ها کار کنم، یه روزی خودم هم مث اونا بشم. من از این جا خوشم میاد. از این کلوبای خونوادگیه... هر شب یه عالم بابا رو این جا می بینم که با دخترای جوونشون اومدن! خیلی خوبه. لیندا نوشابه ای به او می دهد.

جیک (ادامه): مرسی، عزیزم. این دختره حرف نداره. از اون دختراییه که دوست داری ببری خونه به بابات معرفی کنی. مخصوصاً اگه بابات آدم فاسدی باشه! به سلامتی می خوریم! به سلامتی شما! شما فقط یه بار زندگی می کنین، اما اگر درست زندگی کنین، همون یه بار بسه. من نباید این طوری بخورم، چون دارم زور می زنم وزن کم کنم. یه رژیم محشر گرفتم. می تونم هر چیزی دوست دارم بخورم، فقط نباید قورتشون بدم. خب راستش من هیچ وقت از وزن شانس نیاوردم. راستش من از هیچ شانسی نیاوردم، تا این که همین چند سال پیش این اتفاق افتاده...

به عکس بزرگ پشت سرش اشاره می کند و منتظر تشویق می شود، تک و توک برایش دست می زنند. جیک (ادامه): ... مرسی، خوشحالم که هنوز یادتون میاد. برای اونایی که یادشون نمیاد بگم... که این منم که عنوان قهرمانی رو از سردن می گیرم. می دونین سختی بُردن این عنوان چیه... سختیش مسابقه بعدیشه... که باید نشون بدی شانسی نبوده. بعد چه اتفاقی افتاد؟ سردن که قهرمان واقعاً بزرگی بود، بعد از این که از من شکست خورد... با هواپیما سقوط کرد... واقعاً پایان غم انگیزی بود. واسه همین که من از پرواز خوشم نمیاد. مردم بهم می گن: بین جیک، اجل آدم وقتی بخواد بیاد میاد دیگه. و من بهشون می گم: درسته، اما اگه من تو هواپیما باشم و اجل خلبان بیاد چی؟ به هر حال با این که سردن خیلی خوب بود، من می تونستم دوباره شکستش بدم. اما هیچ وقت شانس اینو پیدا نکردم قدرت خودمو ثابت کنم. اون کشته شد و بعدش شد یه افسانه. می دونم کدوم بدتره؛ شانسی بردن یا افسانه شدن. اینم بخت و اقبال من بود دیگه. واسه همین رینگو

ول کردم و از نیویورک اومدم این جا. زنم گفت: جیک، تو باید از این شهر بزنی بیرون. حالا که فکرشو می کنم... کميته بوكس هم نظرش همین بود. اما دلم واسه نیویورک تنگ نمی شه. میامی عین خونه خودمه. حضار دست می زنند.

جیک (ادامه): میامی جای باحالیه. من تو این شهر با همه کنار میام... حتی با پلیس... همه شونو می شه با پول خرید! شوخی کردم بابا. راستی... من و زنم ویکی به زودی یازدهمین سالگرد ازدواجمونو جشن می گیریم. تشویق بیش تر.

جیک (ادامه): ما خوب با هم کنار میایم. گاهی دعوا می کنیم، اما هیچ وقت عمداً حالشو نمی گیرم. گاهی اوقات وامیستم به تمرین مشت زنی و اون اتفاقاً از جلوی مشت هام رد می شه... من که تقصیری ندارم. اون می گه: چرا می زنی؟ و من می گم: چیزی نیست. فقط نوازشت کردم. و اون می گه: خوبه که دیوونه م نیستی! راستش من دیوونه شم. یه روز دیدم تلفنی داره با دوستش حرف می زنه و می گه: بعد از 11 سال من هنوز هم عاشق یه نفرم. اگه بفهمم اون یه نفر کیه حتماً می کشمش. زن ها، نه می شه باهاشون زندگی کرد و نه می شه ولشون کرد.

سپس یکهو حس می گیرد... و گفتاری از یاگو از نمایشنامه «اتللو» را نقل می کند.

جیک (ادامه): آره، پروردگارا، امان از حسادت. هیولای چشم سبزی که خوراک خود را به سخره می گیرد. آن مرد خیانت شده چه سعادتمند است که مطمئن از سرنوشت خویش دیگر به محبوبش عشق نمی ورزد. اما چه دقایق جانکاهی را می گذرانند آن که در آتش شک و سوءظن می سوزد و باز بی دریغ عشق می ورزد! - این یه تیکه از نمایشی بود به اسم اتللو.

یا می توان این گفتار را جایگزین کرد:

جیک (ادامه): زمزمه ای نمی کند؟ گونه به گونه ایستاده است؟ بینی به هم می ساینند؟ بوسه می زنند؟ به نشانه ای دست از خنده برمی دارند؟ - نشانه ای از زیر پا گذاشتن صداقت - پا به پا آمدن؟ پنهان شدن در گوشه ای؟ آرزوی سرعت پیدا کردن عقربه های ساعت؟ ساعات، دقیقه ها؟ نیمروز، نیمه شب؟ آیا این چیزی نیست؟ پس دنیا و هرچه در آن است ناچیز است. آسمان بالای سر چیزی نیست. همسرم هم ناچیز است. و اگر آن ناچیز باشد، این ناچیزها هم اصلاً نخواهند بود. این از نمایشنامه ای بود به اسم «حکایت زمستانی» شکسپیر. همه تون شکسپیر و یادتون هست. این یارو پشت سر هم یه عالم نمایشنامه معروف نوشت، بعد حسابی رفت تو خواب و از اون به بعد سال هاست که چیزی ننوشته. این تیکه هم در مورد حسادته... حسادت چیز خوبی نیست. حسادت خیلیا رو آزار می ده... مثلاً منو در نظر بگیرین... من کم مونده بود برادرمو بکشم... دوستش دارم... جزئی از خانواده منه... منظورم اینه هر کاری واسه من می کرد. ما قوم زندگیمونو همین طوری گذروندیم... هیچ کاری واسه هم نکردیم. بچه که بودیم، هر وقت به دردسر می افتادیم، من می رفتم کمکش. بچه که بودیم عادت داشت چیزای کوچیک بدزده. البته آدم خاصی بود... فقط چیزایی رو بلند می کرد که اولش «یک» داشت... مثل یک ساعت، یک ماشین، یک کت، یک انگشتر... اما اشتباه می کردم... نباید داداشمو می زدم. بعدش پشیمون شدم. حالا هر وقت چیزی می خوام خودم باید برم خرید. یه بار یه روانکاو بهم گفت:

وقتی برادر تو می زنی، انگار داری مادرتو می زنی، ولی جرئت نداری بهش اعتراف کنی. روانکاوه واقعاً قاطبی داشت. من هیچ وقت مادرمو نمی زدم، البته مگه واسه دفاع از خود!

56. داخلی - اتاق نشیمن خانه جیک - روز (1950)

جیک در حال وررفتن با تلویزیون 10 اینچ جدیدش است. دکمه های آن را فشار می دهد و سپس روی آن می کوبد. تصویر آبی رنگ می آید و می رود. جویی جیک را در حال تنظیم تلویزیون تماشا می کند. جیک ساندویچی نیمه خورده در دست دارد. ویکی وارد خانه می شود و از این که جیک را در خانه می یابد تعجب می کند.

ویکی: جیک، تو خونه ای؟

جیک به او نگاه می کند. ویکی به سراغ او می رود و می بوسدش. (نمای متحرک) جویی مؤدبانه به دهان ویکی بوسه ای می زند. (نمای متحرک)

جویی: سلام ویکی.

جیک جویی را در حال بوسیدن ویکی نگاه می کند. ویکی متوجه واکنش جیک می شود.

ویکی: تو چته؟

جیک: دارم زور می زنم این تلویزیون آشغالو درستش کنم. این همه پول بالاش دادیم، هنوز یک کیلومتری این جارو هم نمی گیره. این عقل کل هم که اصلاً کمک نمی کنه.

جویی: گم شو جیک.

جیک (به ویکی): کجا بودی؟

ویکی به اتاق خواب می رود تا کتش را درآورد. (نمای متحرک) روی پلکان.

ویکی: رفتم بیرون.

جیک (به جویی): داستان این دهنشو بوسیدن چیه؟

جویی: چی؟ من که فقط گفتم سلام. از کی تا حالا من نمی تونم زن برادرمو ببوسم؟

جیک: حالا نمی تونی به گونه ش رضایت بدی؟ من هیچ وقت حتی دهن مامامونو نبوسیدم.

جویی: خب، به خاطر این که قرار نیست کسی دهن مادرشو ببوسه.

جیک: منظور منم همینه دیگه.

جیک روی تلویزیون خم می شود.

جیک (ادامه): چطوره؟

جویی: نمی تونم بگم. شکمت جلوی چشمم رو گرفته.

جیک به جویی خیره می شود.

جویی (ادامه): به من از اون نگاهها نکن. من فقط مدیر برنامه تم. تا قهرمان شدی شروع کردی عین خرس به

خوردن. حالا به من از این نگاهها تحویل می دی. فقط بهت بگم من نیستم که ماه دیگه باید از عنوانم دفاع کنم.

جیک به جویی نگاه می کند.

جیک: یه چیزی رو بهم بگو. من که تو شهر نبودم، تو کوپاکوبانا با سلوی چه اتفاقی افتاد؟ جویی: کی؟

جیک: خودت می دونی دیگه، وقتی که زدیش.

جویی (تا می تواند طفره می رود): هیچی. سلوی حرف دهنشو نفهمید. فکر کنم مست بود. به هر حال خلاصه ش اینه که حسابی زدمش. بعد تامی فرستاد دنبالم و ماجرا رو فیصله دادیم. حالا هم همه چیز گذشته و فراموش شده.

جیک: پس چرا به من نگفتی؟

جویی: به خاطر این که به تو ربطی نداشت.

جیک: به من ربطی نداشت؟

جویی: نه، گفتم که چی شد.

جیک (معلوم است که از قضیه با خبر است): پس به کی ربط داشت... به ویکی؟

جویی: نه، جک. همین الان همه چیزو واسه ت گفتم. ماجرا بین من و سلوی بود و اگه ربطی به تو و ویکی داشت، حتماً بهت گفته بودم.

جیک: من یه چیزایی شنیدم.

دوربین روی جویی می رود و او را از نقطه دید جیک می بینیم.

جویی: «من یه چیزایی شنیدم.» می شه دست از این حرفای خاله زنگی برداری؟

فراموشش کن، هفته دیگه دوباره مسابقه داری.

سکوت.

جویی (به تلویزیون اشاره می کند): دیگه بسه، خوب شد.

جیک: سلوی با ویکی بود؟

جویی: چی؟

جیک: مثل این که قراره تو مراقب ویکی باشی، پرسیدم...

جویی (حرفش را قطع می کند): من مراقبش...

جیک: پس اگه کاری نکرده بود، چرا زدیش؟ شما که دوستای چندین و چند ساله بودین.

جویی: وضعمون یه خرده عوض شده. حالا اون خیلی خودشو می گیره. مدتی بود حرفایی می زد که من خوشم نمیومد.

جیک (حرف او را قطع می کند): چرت و پرت تحویل من نده، جویی. راستشو بهم نمی گی.

جویی: کدوم چرت و پرت؟ هی، من داداشتم. حرفمو باور می کنی، بهم اطمینان داری یا نه؟

جیک: حرف ویکی که به میون بیاد به هیشکی اطمینان ندارم. ازت یه سؤالی کردم.  
جویی: اشتباه می کنی، جک. بهت گفتم چه اتفاقی افتاد. پاشو از گلیمش درازتر کرد، دعوا مون شد، بعدش هم قضیه فیصله پیدا کرد.

سکوت می شود. (دوربین روی جویی می رود و او را از نقطه دید جیک می بینیم)  
جیک (مشکوک): داری نگاه های مشکوک تحویلیم می دی. اگه بفهمم بهم دروغ گفتی، یه نفر کشته می شه.  
جویی (داد می زند): خیلی خب، پاشو. همه رو بکش. سلوی، ویکی، تامی کومو و منو بکش. به من چه؟ این طوری که تو به خوردن افتادی خودتم داری می کشی.

جیک (حرف او را قطع می کند): منظورت چیه از تو؟

جویی: چی؟

جیک (حرف او را قطع می کند): منظورت چیه از تو؟

جویی (گیر افتاده است): منظورم این بود که همه رو بکش. خودتو، منو، همه رو. چه فرقی می کنه. بکش دیگه.. بدو.

جیک: اما تو گفتی «تو».

جویی: که چی؟

جیک: جویی، حتی خودت نمی دونی منظورت چی بود. تو گفتی سلوی و تامی کومو و تو، این حرفت یه معنی ای داره. چرا اسم اونا رو گفتی؟ می تونستی اسم کس دیگه ای رو بگی.

جویی: تو همه ش نگران این دختره ای و آخرش هم می ذاری این دختره زندگیتو داغون کنه... می خوام نگران باشی، نگران اون شکم خیکی ت باش که اصلاً نمی ذاره خم بشی، اون هم وقتی که یه ماه دیگه باید بری تو رینگ.

جیک: تو تا حالا با زن من بودی؟

جویی: چی؟

جیک الان منظورم نیست. منظورم قبله، قبل از این که من باهاش آشنا بشم.

جویی: منظورت چیه؟

جیک: تو تا حالا با زن من بودی؟

جویی: تو چه مرگته؟

جیک: تو خیلی زرنگی، جویی. تو این خونه هیشکی به من رک و راست جواب نمی ده. این همه با من حرف زد، ولی هنوز جواب سؤالمو ندادی. تو با ویکی بودی؟

جویی (خسته از بحث به راه می افتد): من دیگه باید برم. باید از این جا بزنم بیرون. دیگه تحملتو ندارم. لنور منتظره باید برم. تو مخت تاب داره. واقعاً دیوونه ای، دیوونه.

نمای نقطه دید جیک در حالی که جویی اتاق را ترک می کند. جیک به اتاق خواب می رود.

جیک به طرف ویکی می رود. (دوربین روی ویکی می رود، نمای نقطه دید جیک به نمایی از ویکی تبدیل می شود)

جیک: این همه وقت کجا بودی؟

ویکی: بچه ها رو بردم خونه خواهرم.

جیک: زنگ زدم، اون جا نبود.

ویکی: حوصله م سر رفت، رفتم سینما.

جیک: چه فیلمی دیدی؟

ویکی: رفتم سینما.

جیک: چه فیلمی دیدی؟

ویکی: «پدر عروس».

جیک: داستانش چی بود؟

ویکی: ول کن دیگه. همه چیزو باید واسه ت تعریف کنم؟

جیک: من که نبودم تو به کوپاکابانا رفتی؟

ویکی: از چی حرف می زنی؟

جیک: جواب منو بده. اون شب چه اتفاقی افتاد؟

ویکی (حرف او را قطع می کند و فریاد می زند): دارم جواب...

جیک (او را می زند): چی کار کنم تا این جا یه نفر رک و راست جوابو بده؟

جیک او را می گیرد، اما او خود را خلاص می کند.

ویکی: جیک، نه...

جیک (همان طور که دور اتاق به دنبالش می رود): مجبورم نکن بکشم (او را می زند) حتماً باید کسی رو

بکشم تا جواب بگیرم؟ (او را می زند) می دونم قضیه کوپاکابانا چیه. همه چیزو می دونم.

جیک ویکی را می گیرد.

ویکی: من کار اشتباهی نکردم. قسم می خورم. فقط چند تا مشروب خوردم.

جیک (او را می زند): با سلوی، آره؟

ویکی: من با سندی و ورا رفتم. سلوی هم اونجا بود. (کتک می خورد) ولم کن، فقط یه مشروب خوردم، همین.

کار اشتباهی نکردم. (کتک می خورد)

ویکی فرار می کند و در حمام را به روی خود قفل می کند.

جیک (پشت در حمام): از اونجا بیا بیرون! تو با سلوی بودی؟ (به در می کوبد) جواب منو بده. این درو باز کن،

پتیاره! (به در می کوبد) دیگه با کی بودی؟  
 ویکی (از دورن حمام): با هیشکی. تمومش کن، جیک.  
 جیک: عین سگ دروغ می گی.  
 در را می شکند.  
 جیک (ادامه): با کی بودی؟ سلوی؟ (او را می زند) تامی کومو؟ (او را می زند) من به هیشکی اعتماد ندارم. (او را می زند) با جویی بودی؟ (او را می زند) با کی بودی؟  
 ویکی بالاخره موفق می شود او را از خود براند.  
 ویکی: خیلی خب، با همه بودم! بیا منو بکش، بکش دیگه.  
 ویکی دست جیک را می گیرد و خود را می زند. جیک جا می خورد.  
 ویکی (ادامه): هر چی تو بخوای بهت می گم. با سلوی بودم. با تامی بودم. با برادرت بودم. با همه بودم! دیگه چی می خوای بدونی؟  
 جیک: واقعاً؟  
 ویکی: آره، واقعاً.  
 جیک از او دور می شود. ویکی به دنبالش می رود.  
 جیک می رود.

58. داخلی - خانه جویی در پلهام پارک وی - روز

جویی در آشپزخانه با خانواده اش ناهار می خورد. زنش، لنور، که موهایش را با سنجاق بالا نگه داشته در کنار او نشسته است. دو بچه جویی روبه روی آن ها نشسته اند و با هم جر و بحث می کنند.  
 جویی (به بچه ها): برادرتو زن! مؤدب باش.  
 ناگهان جیک وارد خانه می شود. مستقیماً به طرف میز می آید، جویی را می گیرد، او را در هوا بلند می کند و شروع می کند به زدن او.  
 جویی (ادامه): جیک، ولم کن.  
 جیک به زدن او ادامه می دهد، بچه ها می زنند زیر گریه. لنور می خواهد دعوا را ختم کند، اما می ترسد زیاد نزدیک شود.  
 جیک: ویکی هم جزو قرارت با تامی بود؟ زنم هم جز قرارت بود؟ بگو بینم.  
 جویی: تمومش کن. دیوونه شدی؟  
 جیک جویی را به اتاق نشیمن خرکش می کند و او را به زمین فشار می دهد.  
 جیک (در حالی که روی جویی زانو زده و او را کتک می زند): تو بهم چیزی نگفتی. چیزی بهم نگفتی. گذاشتی باهاش ازدواج کنم.

ویکی با عجله وارد خانه می شود و از کنار لنور و دو بچه که الان با صدایی بلندتر جیغ می زنند، می گذرد. ویکی (به پشت جیک ضربه می زند): داری می کشیش. داری به خاطر هیچی می کشیش. تمومش کن. جیک (او را هم می زند): از این جا گم شو برو بیرون. منظورت چیه به خاطر هیچی؟ پتیاره! ویکی (هنوز جیک او را می زند): گفتم به خاطر هیچی. بزن دیگه. (او را می زند) منو بکش. (او را می زند) دیگه ازت نمی ترسم. مهم نیست که منو هم عین این بکشی. تو حیوونی. جویی از حال رفته است. لنور به سراغش می رود و او را در آغوش می گیرد. جیک (به ویکی): تو حیوونی! تو وقتی من داشتم خودمو واسه ت جر می دادم، دنبال همه مردها موس موس می کردی.

ویکی (در حالی که جیک را به طرف در خانه هل می دهد): حیوون که هستی هیچی، یه حیوون ابلهی. (او را از در خانه به بیرون هل می دهد) تو فاسدی. (او را می زند) فاسد. (او را می زند) فاسد. (او را می زند) تو قاطی داری. دیوونه! جات تو دیوونه خونه ست.

59. خارجی - خانه جوی در پلهام پارک وی - روز

ویکی جیک را از در به بیرون هل می دهد و در را به رویش می بندد. جیک روی پله های جلویی خانه تنها می ماند. دیزالوبه:

60. داخلی - خانه جیک در پلهام پارک وی - اتاق نشیمن - غروب

جیک تنها در تاریکی نشسته است. ویکی وارد خانه می شود. می آید و پشت جیک می ایستد. ویکی: خب، شاید بخوای بدونی که جویی نمرده. (مکث) من تو رو ترک می کنم. اهمیتی هم نمی دم اگه بخوای منو بکشی. پاشو دیگه. دیگه ازت نمی ترسم. از مردن بدتر هم هست، یکیش زندگی با تونه. (مکث) امشب از این جا می رم. من از تو دیوونه ترم که این همه مدت باهات سر کردم. آدم بیچاره ای هستی. نمی داری کسی دوستت داشته باشه. همه ش فکر می کنی قهرمان که بشی عوض می شی... اما دیگه تحملشو ندارم. بچه هامو ور می دارم و می رم. سکوت.

جیک: ویکی، ویکی، تو رو خدا نه. ویکی، نه... نرو. بهت التماس می کنم... می دونم که خیلی بهت بدی کردم. ولی بهت نیاز دارم. تو و بچه ها که نباشین، من هیچی نیستم. خودمو عوض می کنم. ویکی، شاید من ندونم چه رفتاری باید داشته باشم، ولی دوستت دارم. دوستت دارم. سکوت.

ویکی: می دونی، اگه یه چیز هم باشه، اون اینکه من اصلاً هیچی نمی فهمم، یه ذره هم درکت نمی کنم. تو

منو دوست داری؟

جیک: آره.

دیزالوبه.

61. داخلی - حمام بخار - شب

بخار غلیظی در هوا پیچیده است. احتمالاً 140 درجه [فارنهایت] حرارت دارد. جیک، برهنه، روی زمین شنا می رود. بدنش غرق در عرق است. خود را بالا می برد، سپس نقش زمین می شود. چشمانش از ناتوانی فروغی ندارد. به زحمت به طرف در می رود و بر آن می کوبد. تونی در را باز می کند و روی زانو کنار جیک می نشیند.

تونی: فایده نداره، جیک. بیا بیرون.

جیک (نمی داند چه می گوید): ساعت چنده؟

تونی: نُه.

جیک: نُه شب؟

تونی: آره، شب.

جیک: چند پوند باید کم کنیم؟

تونی: فکر می کنم سه پوند دیگه.

جیک: فقط یه تیکه یخ بده بذارم روی زبونم. یه تیکه کوچولو.

تونی: هر چی بخوای بهت می دم، جیک. فکر می کنم باید چند دقیقه بیای بیرون. یه استراحتی بکن.

جیک (صدایش به زحمت شنیده می شود): دیوونه شدی؟ پیام بیرون، عنوانو از دست می دم.

62. داخلی - خانه جیک در پلهام پارک وی - اتاق نشیمن.

ویکی روی کاناپه نشسته و روزنامه می خواند. جیک راه می رود.

ویکی: جیک، چرا یه خرده دراز نمی کشی استراحت کنی؟

جیک: نمی دونم چمه. نمی دونم، از اون موقعیت هاست که دهنم به حرف زدن باز نمی شه؟

ویکی: جیک!

جیک: چیه؟

ویکی: می خوام یه چیزی بهت بگم، ناراحت نشی.

جیک: خیلی خب، بگو.

ویکی (مکث): چرا بهش زنگ نمی زنی؟

جیک: بهش چی بگم؟ بهش زنگ بزنم بگم: جویی، بابت مشکلی که پیش اومد ببخشین، بریم با هم شام

بخوریم؟ همینو باید بگم؟

ویکی: نه، اینو نگو.

جیک: پس چی؟

ویکی (مکث): نمی دونم.

63. داخلی - استادیوم المپیا - دیترویت - شب (13 سپتامبر 1950)

مجری کنار رینگ با نگاه و کلمات مسابقه قهرمانی میان وزن لاموتا و دوتول را گزارش می کند. جیک وضع خوبی ندارد.

مجری کنار رینگ: ... خانوما و آقایون. من بیست ساله که جلوی این میکروفن ها می شینم و تا حالا مسابقه قهرمانی به این عجیبی ندیدم. در حالی که دو دقیقه از راند آخر باقی مونده، قهرمان، گاو برانکس، از مدعی قهرمانی ضربه پشت ضربه می خوره. دوتول چند ضربه را وارد می کنه و بعد باز می ره عقب. لاموتا به دنبالش می ره. یه دقیقه وقت باقیه. لورن دوتول که قبلاً در یه مسابقه دیگه لاموتا رو زده، داره به رؤیاش جامعه عمل می پوشونه. اون می خواد عنوان قهرمانی میان وزن رو به فرانسه برگردونده. جیک در رینگ توانی ندارد. به طناب ها تکیه می دهد و فکش را بدون گارد در اختیار دوتول می گذارد. اما ضربات دوتول فاقد نیروی کافی است. جیک وقت تلف می کند. مجری کنار رینگ: سی ثانیه. گاو شروع می کنه. لاموتا برای حمله ای وحشیانه جلو میاد: یک، دو، سه، چهار ضربه. لاموتا یه هوک چپ قوی می ذاره رو فک فرانسوی. دوتول گیج شده. لاموتا حال با تموم قدرت حمله می کنه: راست، چپ، راست، چپ! دوتول عقب عقب می ره. همه از جاشون بلند شدن. خانوما و آقایون من به زور می تونم رینگو ببینم. دوتول به طناب تکیه داده. لاموتا یه ضربه راست می زنه. دوتول افتاد! دوتول افتاد! داور لو هندلر داره براش می شمره - سه، چهار، پنج - اگه دوتول بتونه بلند بشه، با امتیاز می بره - هشت، نه - دوتول رو یه زانوئه - ده! - تموم شد. در حالی که فقط سیزده ثانیه از مسابقه باقی مونده بود، جیک لاموتا توانست قهرمان میان وزن رو در یکی از چشمگیرترین مسابقات برای خودش نگه داره! دوتول حالا گیج و آشفته ایستاده. اما مسابقه دیگه تموم شده.

مجری دست جیک را بالا می برد. او هم به اندازه دیگران شگفت زده به نظر می رسد. تونی ربدوشامبر جیک را روی شانه اش می اندازد و مجری اعلام می کند:

مجری: قهرمان میان وزن و بار دیگر قهرمان با یک ناک اوت در پانزده راند، گاو برانکس، گاو خشمگین، جیک لاموتا!

جمعیت دست می زند. جیک دست هایش را به نشانه پیروزی بلند می کند.

64. داخلی - رختکن جیک - استادیوم المپیا - شب

مسابقه تمام شده است. تونی و ویکی و دیگران در اتاق اند. بعضی دارند می روند. تبریک گفتن دیگران شنیده

می شود. تونی لباس های مسابقه جیک را به کناری می اندازد. جیک که چند تکه از لباسش را پوشیده آشفته به نظر می رسد.

جیک (به ویکی): دلم واسه جویی تنگ شده. کاش این جا بود.

ویکی: چرا بهش زنگ نمی زنی؟

جیک: نمی دونم.

ویکی: اما تو بهش بگو، بگو دلت واسه ش تنگ شده، عذرخواهی کن.

جیک (مکث): باشه. تلفن تو راهروئه. شماره شو بگیر.

ویکی به سراغ تلفن سکه ای راهرو می رود و یک شماره راه دور را می گیرد. جیک عصبی است، اما به دنبال

ویکی می رود. در راهرو، وقتی تلفن بوق می زند، ویکی گوشی را به جیک می دهد.

جویی (صدای خارج از قاب): الو... الو...

جیک نمی تواند حرف بزند.

جویی (صدای خارج از قاب): این چه شوخی ایه؟ الو... هو!

جیک نمی تواند حرف بزند.

جویی (صدای خارج از قاب، ادامه): خیلی خب، اگه داری گوش می کنی، اون گوشی رو [...] صدای گذاشتن گوشی می آید. جیک می ایستد و پس از مدتی گوشی را می گذارد.

65. داخلی - رستوران جیک لاموتا - شب (1956)

جیک آخرین جرعه اسکاچش را بالا می اندازد.

جیک (تک گویی اش را ادامه می دهد): نباید داداشمو می زدم. بعدش پشیمون شدم. حالا هر وقت چیزی می

خوام، خودم باید برم خرید. یه بار یه روانکاو بهم گفت: وقتی برادرتو می زنی، انگار داری مادرتو می زنی، ولی

جرئت نداری بهش اعتراف کنی. روانکاو واقعاً قاطی داشت. من هیچ وقت مادرمو نمی زدم. البته مگه واسه

دفاع از خود. خیلیا می خوان بدونن بهترین حریم کی بوده، بذار ببینم... یه نفر بود که دوبار باهاش مسابقه

دادم... یه فرانسوی دیگه ... می دونین کیو می گم... (نمی تواند اسم او را تلفظ کند)... دوتول! قَدَر بود، ولی

من زدمش... مجبور بودم. فکرشو بکنین آدم از کسی بخوره که حتی نمی تونه اسمشو تلفظ کنه. اما ...

رایینسون. این اسمو خوب می تونم بگم. با اون شوگر ری اون قدر مسابقه دادم که حسابش از دستم در رفته!

لیندا... یکی دیگه بهم بده. لیندا محبوب ترین پیشخدمت این جاست... از انعام هایی که می گیره معلومه. از

اون دختراییه که من دنبالشون می رم. باید ببینین چه تیکه هایی گیرم میاد.

لیندا یک اسکاچ دیگه برایش می آورد.

جیک (ادامه): ... مرسی، عزیزم. دختر نازنینیه. فقط با مردایی می ره که ازشون خوشش بیاد. خیلی شبیه ویل

راجرزه، تا حالا با مردی آشنا نشده که دوستش نداشته باشه... داشتم از شوگر ری می گفتم؛ بعضی هاتون فکر

می کنین من از اون بهترم... اما می دونین، همه چیزمون مساوی بود، البته غیر از آخرین مسابقه مون... 14 فوریه 1951.

جیک مشروبش را مزه مزه می کند.

جیک (ادامه): روز والنن. سالگرد کشتار سنت والنن. رابینسون مسلسل نداشت، ولی قتل عام کرد...

جیک نوشیدنی دیگری می گیرد.

جیک (ادامه): راستش اولش کارم خوب بود. آخرهای راند پنجم حسابی نگرانش کرده بودم، فکر می کرد منو می کشه.

66. داخلی - خانه جویی در پلهام پارک وی - اتاق نشیمن - شب (14 فوریه، 1951)

نور، زن جویی در تلویزیون جدید جویی، ششمین مسابقه لاموتا و رابینسون را تماشا می کند. جویی از آن اتاق رد می شود، اما می ایستد به تماشا. نور اهل مشت زنی نیست، اما درگیر مسابقه شده است.

نور: نیگا کن، حرومزاده رابینسونو خسته کرده.

جویی: باورم نمی شه که داره می خوره.

زنگ به صدا در می آید و آگهی آبجوی پابست (pabst) روی صفحه ظاهر می شود: آگهی پابست: «دوست عزیز، فقط درخواست های شماست که پابست دور آبی را به سراسر جهان برده است. دفعه دیگر که متصدی بار از شما می پرسد: چی می خورین؟ جوابی را به او بدهید که همه دنیا می دهند: پابست دور آبی!»

67. داخلی - استادیوم شیکاگو - شب

تونی در گوشه رینگ سر و صورت جیک را پاک می کند.

جیک: اذیتم نمی کنه، ولی نمی تونم درازش کنم.

تونی: حرف نزن. همین طوری ادامه بده. بزن، بزن. امتیاز تو بیش تره.

در آن سوی رینگ، مربی شوگر ری شانه هایش او را می مالد و می گوید:

مربی شوگر ری: اون رفتنیه، شوگر. پیر شده. این اون لاموتا نیست. بزنش، شوگر. بکشش!

رابینسون سر تکان می دهد.

زنگ به صدا در می آید و مشت زن ها به میان رینگ می آیند. پیش از آغاز راند به هم نگاهی می کنند. هر دو از نتیجه ناگزیر مسابقه باخبرند. رابینسون لبخند می زند.

68. داخلی - اتاق نشیمن خانه جویی - شب

رابینسون حرکت می کند. بازوهایش آن قدر سریع، اما دقیق، حرکت می کنند که واضح نمی توان آن ها را دید.

جویی و لنور یکهو ساکت می شوند.

مجری تلویزیون: لاموتا دیگر رمقی نداره، ولی هنوز ایستاده. رابینسون یه ضربه راست می زنه، یه چپ، یه راست، یه راست و باز یه راست دیگه! لاموتا چطور می تونه هنوز روپاهش ایسته؟  
در تلویزیون می بینیم که رابینسون جیک را به طناب های دوررینگ چسبانده است. جیک را چپ و راست می زند. مسابقه جیک با فاکس صورت واقعیت پیدا کرده است. صورت جیک آن قدر خون آلود است که نمی توان زخم هایش را دید.

مجری تلویزیون (ادامه): هیچ مردی تحمل این ضرباتو نداره. لاموتا دیگه شده کیسه بوکس. خدا می دونه چطور سرپا مونده. این مسابقه تاریخیه. شوگر ری لاموتا رو با یک ضربه چپ به تلوتلو می اندازه، بعد یه مشت سهمگین به سرش می زنه. داور به وسط میاد. رابینسون لاموتا رو به طناب ها چسبونده. تموم شد! شوگر ری رابینسون، قهرمان سابق، کمر بند قهرمانی میان وزن رو از جیک لاموتا پس گرفت.  
داور که مسابقه را متوقف می کند، جویی نفسی به راحتی می کشد.

69. داخلی - استادیوم شیکاگو - شب

لاموتا، کتک خورده و خون آلود، به طرف رابینسون پیروز می رود و دست بر شانه او می گذارد.  
جیک: تو منو زمین نزدی. هیچ وقت نتونستی منو زمین بزنی.  
رابینسون که از همه طرف تبریک می شنود، به طرف جیک برمی گردد و می گوید:  
رابینسون: که چی؟

70. خارجی - خانه جیک در میامی - روز (2 ژوئن، 1954)

نمای معرف. خانه بزرگی است و منظره ای زیبا و یک استخر دارد.

71. داخلی - خانه جیک در میامی - اتاق نشیمن - روز

جیک با لباس ورزشی که شمشکش را پنهان نمی کند و ویکی با لباسی زیبا با سه بچه شان (دو پسر و یک دختر تقریباً دو ساله) در اتاق نشیمن نشسته اند. یک عکاس از جیک و ویکی عکس می گیرد و دو خبرنگار با جیک حرف می زنند.

جیک: از مسابقه چهارشنبه به بعد خودمو کنار کشیدم، چون نمی تونم وزمو کنترل کنم. الان تو دسته سنگین وزن مسابقه می دم، ولی بازم نمی تونم وزمو کنترل کنم.  
خبرنگار: یعنی این که...

جیک: یعنی این که کارم با بوکس تمومه. دیگه از کنترل وزنم خسته شدم. دیگه از فکر کردن به وزن خودم حام

به هم می خوره.

خبرنگار: تلخ حرف می زنی.

جیک: نه بابا. بوکس واسه من اومد داشته. الان یه خونه قشنگ دارم، سه تا بچه، یه زن خوشگل؛ ازش عکس بگیرین. ویکی.

ویکی از سر وظیفه ژست می گیرد.

جیک (ادامه): خوشگل نیست؟ می تونست بشه ملکه زیبایی آمریکا اگه من نگفته بودم بی خیالش بشه.

دوست دارم فقط واسه خودم [...]

خبرنگار: خانوم لاموتا، نظر شما در مورد بازنشستگی جیک چیه؟

جیک زودتر جواب می دهد:

جیک: یک کلوبم تو خیابون کالینز خریدم و به همین زودی ها بازش می کنم. میدونی اسمشو چی می خوام

بذارم؟ «رستوران جیک لاموتا».

72. داخلی - رستوران جیک لاموتا - شب (1956)

جیک با لیوانی خالی روی سکوی بار ایستاده است. کتی سفید به تن دارد و یک گل سرخ به یقه آن زده است.

پیراهنش لکه دارد. به تک گویی اش ادامه می دهد.

جیک: روز والنیتین. سالگرد کشتار سنت والنیتین. رایبسون مسلسل نداشت، ولی باز قتل عام کرد. (مشروبی

دیگر می گیرد) اولش وضعم خوب بود. راستش آخرای راند پنجم حسابی نگرانش کرده بودم. فکر می کرد داره

منو می کشه. می دونین، می تونم تا آخر شب این داستان معرکه رو براتون بگم، اما شما فقط خواهید خندید.

حالا می خوام آواز بخونم. کسی درخواستی داره؟ البته غیر از این که «آواز نخون». (به طرف نوازنده پیانو برمی

گردد و سپس به طرف تماشاگران) آره، بخندین. معلومه که می تونم آواز بخونم. راستش آواز خوندنم دلیل داره.

آوازم که تموم بشه، حسابی هشیار شدین و دوباره مشروب سفارش می دین.

اجرای ترانه توسط جیک با شکل اجرای آن در پشت صحنه تفاوت دارد. هم قدری مست است و هم صدایش

به شکل غم انگیزی مبارزه جویانه است. خطاب به مافیایی ها می خواند.

جیک (ادامه): «وقتی بوکسور کار نداره، کار نداره، گرچه قهرمان بوده و کلی بزنی بهادر، باید بره جای دیگه کار

پیدا کنه، کار پیدا کنه. پس چی کار می کنه؟ می ره رو صحنه تا دشمنای واقعیشو ببینه، همه شما نژاد بشر رو

می گم. اما تو زندگی بوکسور حلوا پخش نمی کنی، واسه همین ترجیح می دم تخم مرغ گندیده به صورتم بزنی،

نه مشت... به این می گن نمایش!»

جیک گروه نوازندگان را با حرکت دست هدایت و بعد ساکت می کند. نورافکن خاموش می شود و همه دست

می زنند. جیک در حالی که در اطراف کلوب قدم می زند، با مافیایی ها روبوسی می کند، دست می دهد و از

آن ها تبریک می شنود. دوستان جدید جیک شیفته اش هستند. این دوستان عبارت اند از: رقاصه ها، چهره های

ورزشی، روزنامه نگاران، مافیایی ها، هنرپیشه های درجه دو و دیگر «آدم های سرشناس».

جیک با دو دختر زیبا و جوان عکس می گیرد. یکی از دختران را نوازش می کند و او ریزریز می خندد. پس از خاموش شدن فلاش دوربین دخترها دست های «کوچک و ظریف» اش را تحسین می کنند.

جیک سر میزی می رود و به جی. آر. روزنامه نگار و همراهانش سلام می کند.

جیک (ادامه): جی. آر. خوشحالم که اومدی.

جی.آر.: عالی بود، جیک. درست مثل قدیما بود. خوب شد که شوگر ری این جا نیست. راستی جیک، ایشون برانسون، دادستان ایالتی، هستش با زنشون.

جیک دستش را تکان می دهد و بعد آن را بالا می گیرد. دست خالی اش را نشان می دهد.

جیک (به شوخی): ببخشین، خالیه. هه هه! منظوری نداشتم. اگه من به شوهرتون پول ندادم، اونم پول نداره که برای شما مشروب بخره. برای این که ثابت کنم آدم خوبی ام، این مشروبو مهمون من باشین.

برانسون خجالت زده است. به نظرش شوخی خنده داری نبود، اما به زور لبخند می زند.

زنش با حالتی عصبی می خندد. جیک خم می شود و او را می بوسد.

جیک (ادامه): شما خانوم خوبی هستین.

جی.آر.: من سال 46 مسابقه تو با باب ستر فیلد رو دیدم. تو شیکاگو، عالی بود.

جیک: آره، حسابی درستش کردم.

جی.آر.: زنت کجاست، جیک؟

جیک: فکر می کنی می دارم پاشو بذاره تو همین جایی که شما می پلکین؟

جیک چند تا مشت نمایشی می زنه و همه می خندند. دور می شود. جیک که می رود، جی. آر. به دوستش با صدای آهسته می گوید:

جی.آر.: باید زنشو ببینی.

جیک به سراغ میزی می رود که پشتش چند «پسر» نشسته اند. یکی نسخه بدل سلوی، مدل سال 1956، است.

جیک: سلام، ریکی، خوب کردی اومدی.

ریکی: هیچ وقت برنامه تو از دست نمی دم، جیک.

جیک پیشخدمتی را صدا می کند.

جیک: عزیزجون، این آقایون یه دور مهمون منن. فکر می کنم مشتری بشن.

پیشخدمت یه دختری که معلوم است به سن قانونی نرسیده می گوید:

پیشخدمت: باید کارت شناسایی شما رو ببینم.

[...]

73. خارجی - رستوران جیک لاموتا - روز

جیک با لباس چروک و مست از رستوران بیرون می آید و به پارکینگ بغلی می رود. ویکی در کادیلاک زردش نشسته است. شیشه را تا نیمه بالا کشیده است. جیک را صدا می زند: ویکی: جیک.

جیک، ناراحت به طرف اتومبیل می رود.

جیک: ببخشین، تا دیر وقت کار می کردم، واسه همین تو کلوب خوابیدم.

ویکی: من می خوام ازت جدا بشم، جیک.

جیک: خبر جدید چی داری؟

ویکی: نه، این دفه راست می گم. گذاشتم ترتیب همه چیز داده بشه تا بعد بهت بگم.

جیک می خواهد در را باز کند. در قفل است.

جیک: در رو باز کن، ویکی.

ویکی: نه، می دونم روم دست بلند می کنی.

جیک: بی خیال، این چه حرفیه؟!

ویکی: جیک، وکیل گرفتم. از هم جدا می شیم. بچه هارم من می گیرم.

جیک: ویکی، بی خیال...

ویکی: دیگه حام به هم می خوره. نمی تونم این طوری ببینمت. تو همه ش مستی. دخترا از سر و کولت بالا می

رن. نمی تونم... نمی خوام در موردش حرف بزنم. من تصمیممو گرفتم.

جیک می خواهد دستش را از شیشه به داخل ببرد، اما ویکی شیشه را روی دست او می بندد. حالا جیک داد

می زند:

ویکی (ادامه): سه روز وقت داری وسایلتو از خونه ببری بیرون. بعد از اون پلیس جلوتو می گیره. بچه ها پیش

من می مونن. دیگه هم نمی خوام ببینمت.

ویکی صورتش را برمی گرداند و می رود. جیک به کادیلاک چنگ می زند، اما اتومبیل از او بزرگ تر و قوی تر

است. جیک در پارکینگ تنها می ماند.

74. داخلی - دفتر جیک - روز (9 ژانویه، 1957)

جیک در طبقه بالای رستوران یک دفتر دارد. از وقتی ویکی او را ترک کرده است، این جا آپارتمان او هم هست.

دفتر شلوغ و به هم ریخته است. وقتی لباس های تمیزش تمام می شود، آن ها را به خشکشویی می فرستد.

جوراب و شورت و پیراهن کثیف این طرف و آن طرف افتاده است. بطری های خالی ویسکی روی میز و قوطی

های خالی آبجو در سطل آشغال.

معاون کلانتر اول: جیک، پاشو بریم، بیدار شو!

جیک: ها؟ یعنی چی، پاشو؟

معاون اول (کارت شناسایی اش را نشان می دهد): ما از...  
 جیک (حرفش را قطع می کند): می دونم از کجا اومدین. شماها همیشه قیافه تون یکیه.  
 معاون اول: می خوان باهات حرف بزنین.  
 جیک: در مورد چی؟  
 معاون اول: نمی دونم. فقط بهم گفتن ببرمت.  
 جیک: واسه چی؟  
 معاون دوم: پاشو لباستو بپوش.  
 جیک دنبال لباس هایش می گردد.  
 جیک: هو، من کلی مالیات می دم. به خاطر اونم که شده باید یه خرده اطلاعات بهم بدین.  
 معاون دوم عکسی را به جیک نشان می دهد.  
 معاون دوم: این دختری می شناسی؟ تو کلوبت بوده؟  
 جیک: نمی دونم.  
 معاون دوم: می گه تو به چند تا مرد معرفیش کردی.  
 جیک: من خیلیارو به مردا معرفی می کنم. که چی؟  
 معاون دوم: دختری 14 سالشه.  
 نمای نزدیک از عکس.

75. خارجی - خانه جیک در میامی - روز

جیک با کت و شلوار به طرف در می رود و زنگ می زند. ویکی در را نیمه باز می کند و از لای در به او نگاه می کند.  
 جیک: ویکی، درو باز کن. باید پیام تو.  
 ویکی: مستی؟  
 جیک: نه، باز کن.  
 جیک سعی می کند از لای در صورت او را لمس کند، ولی او خود را کنار می کشد.  
 جیک (ادامه): تو رو خدا، ویک، مزاحمت نمی شم. با وثیقه اومدم بیرون. می تونی بچه ها رو بفرستی خونه همسایه، یه چیزی رو ور می دارم و سریع می زنم بیرون.  
 ویکی لحظه ای فکر می کند، بعد در را باز می کند و جیک را به داخل راه می دهد.  
 ویکی: بچه ها خوابن.  
 جیک: قول می دم فقط یه چیزی رو بردارم و برم.  
 ویکی: باشه، فقط سروصدا نکن.

جیک صاف می رود به اتاق نشیمن. ویکی با فاصله او را نگاه می کند. جیک کمر بند جواهر نشان قهرمانی را از قفسه برمی دارد و آن را به آشپزخانه می برد. از کشوی آشپزخانه چکش و پیچ گوشتی برمی دارد، کمر بند را روی کابینت می گذارد و شروع به کندن جواهرات می کند. ویکی دم در آشپزخانه می آید.

ویکی: دارای چی کار می کنی؟

جیک: 10 هزار دلار پول لازم دارم. وکیل می گه اگه 10 هزار تا جور کنم، تبرئه می شم.

ویکی: ولی کسی شکایتی ازت نکرده.

جیک (در حال ور رفتن با کمر بند): شوخی می کنی؟ تا حالا دیدی یه بچه 14 ساله تو دادگاه شهادت بده. روزنامه ها رو خوندی؟ «لاموتا در جایگاه محکومان». همه دوست دارن یه وصله ای به قهرمانا بچسبونن.

ویکی: جیک مواظب باش! با اون کمر بند چی کار می کنی؟

جیک: دیگه برام اهمیتی نداره.

ویکی: نمی تونی از دوستان پول بگیری؟

جیک: کدوم دوست؟

جیک خسته از کارش کمر بند را برمی گرداند و با چکش روی آن می کوبد. جواهرات روی کابینت و کف آشپزخانه پخش می شوند. جیک جواهرات را جمع می کند و در جیبش می گذارد.

جیک جلوی پیشخوان جواهر فروشی کوچکی ایستاده است. جواهر فروش سنگ ها را واری می کند.

جواهر فروش: خود کمر بندو نمی خواستین بفروشین، آقای لاموتا؟

جیک: همینه که هست. این سنگا رو کمر بند بود.

جواهرفروش: خود کمر بند کجاست؟

جیک: تو سنگا رو می خوای یا کمر بندو؟

جواهرفروش: هر دو. این سنگا 1500 دلار می ارزه. ولی کمر بند قهرمانی چیز کمیابیه. کمر بند با سنگا دست کم پنج هزار دلار می ارزید.

جیک کاملاً نومید به نظر می رسد؛ کمر بند، تلاش برای جور کردن ده هزار دلار، پرونده جنایی، زندگی اش.

جیک از باجه تلفن بیرون جواهرفروشی زنگ می زند.

جیک (تلفنی): نمی تونم ده هزار تا رو جور کنم. گور پدرشون. بذار منو بکشونن دادگاه.

79. داخلی - رختکن باربیزان - شب

درست مثل صحنه اول.

جیک 42 ساله به تمرین ادامه می دهد. رو به روی آینه نشسته است.

جیک: این طوری افتادم تو قوطی... دارم از زندون حرف می زنم! تو جنوب! منظورم اینه که زندونای شمال در مقایسه با این زندون مثل اردوگاه تابستونیه. و اگه مژ من باشین، تو همچین جایی هیچ شانسی ندارین.

مخصوصاً اگه ایتالیایی باشین... مال برانکس باشین... و قهرمان سابق. تا منو دیدن... تا صدامو شنیدن... فهمیدم تو دردر افتادم. به نظر من اونا لهجه داشتن و به نظر اونا من لهجه داشتم. می فهمین دیگه؟ هیکل بزرگی دارم با دستای کوچیک، هنوز طوری راه می رم انگار تو رینگم... و هر وقت فرصت می کنم، کلی کتاب می خونم. با در نظر گرفتن تموم اینا، طبیعتاً به یه نتیجه رسیدن؛ این که من همجنس گرام! البته وقتی منو «همجنس گرا» یا «آقا غوله» یا «آشغال» صدا می کردن، زیاد ناراحت نمی شدم... ولی یه روز یکیشون اومد سراغم... تو گروه اعمال شاقه داشتم کار می کردم، درختایی رو که توفان انداخته بود، برمی داشتیم و می داشتیم تو کامیون. یهو... یکی از این درختا لیز خورد و افتاد رو من. فکرشو بکنین، دراز کشیدم و یه درخت افتاده رو سینه ام! یکشیون اومد به من نگاه کرد و گفت: اِه، قهرمان پاندا، باز که دراز شدی! این آدما وقتی تفنگ دستشونه و طرفشون زیر درخت مونده، خیلی بامزه می شن، بهش گفتم: درخت افتاده روم، فکر می کنم یه جاییم شکسته. گفت: خب قهرمان پاندا حالا چی کار کنیم؟ منم عین خودش جواب دادم: اگه من پاندازم، چرا پولی رو که دیشب درآوردی بهم نمی دی؟ بعد یه نفر دیگه شون اومد و گفت: این آشغال باز دردر در درست کرده؟ حالا هر کی دیگه جای من بود، می گفت: نه، آقا، من اصلاً دنبال دردر نمی گردم... فقط می خوام زندنیمو بگذرونم و بزمنم به چاک. اما من حرفای دیگه ای زدم. اونا هم منو انداختن تو سوراخی. زندون انفرادی. تموم عمرم چند نفر گوشه رینگ بودن که می گفتن: برو، جیک، بکششون. تو نظیر نداری. اما اونجا دیگه کسی نبود هوامو داشته باشه. البته بد هم نشد. یه چیزایی هم یاد گرفتم. یاد گرفتم چطور رو دیوار تقویم درست کنم. دوشنبه یک خط. سه شنبه دو خط. چهارشنبه سه خط. و الی آخر. جز یکشنبه ها. یکشنبه خط نداره. تعطیله.

80. داخلی - دندان دید کانتی - روز

دوربین از راهروهای خالی زندان دید کانتی می گذرد. چهره های بی حالت از پشت میله ها خیره نگاه می کنند. دو نگهبان جیک را در راهروی دراز هدایت می کنند. دست ها و پاهایش را غل و زنجیر کرده اند. نگهبان دیلاق و بدذات هر دو از کشاندن جیک لذت می برند. جیک را به «سوراخی» - زندان انفرادی - می برند. یکی از نگهبان ها دستبند جیک را باز می کند. هر دو جیک را به درون سلول هل می دهند و در را می بندند.

یک شیار باریک تنها منبع نور سلول جیک است. دیوارهای سیمانی زمخت پوشیده است از نقش و نگارهایی مبهم. سلول دو در دو فقط یک تخت دارد و یک توالت. بیش تر سلول تاریک است. صدا بیش تر مفهوم است تا تصویر. هیکل جیک را وقتی از جلوی شیار نور می گذرد، می بینیم. جیک دور از نور در گوشه ای چمباتمه می زند. وقتی صورت جیک را می بینیم، تصاویر مونتاژی ذیل ظاهر می شود. (تصاویر با افکت های صوتی متضاد همراه اند: مثلاً تصویر کتک خوردن ویکی از جیک می تواند با [...] همراه باشد).

1. [...]

2. مجلات بوکس: صورت کبود و خون آلود بوکسورها. آگهی زیبای اندام: چارلز اطلس عضلاتش را به نمایش گذاشته است.

3. کمیک استریپ های لیل ابز [...]

4. تکرار صحنه ای از فیلم: در آپارتمان قدیم جیک و ایرما، جویی حوله ای دور دستش می پیچد و به صورت جیک مشت می زند.

5. در یک فیلم هشت سیاه و سفید دختری وارد شیرینی فروشی می شود. دیگر دخترهای خوشگل برانکس را می بینیم که لبخند زنان قدم می زنند.

6. کنار استخر شورهیون.

7. تکرار صحنه ای از قبل: مثل قسمت 4، جویی به صورت جیک مشت می زند.

دوباره تصویر صورت جیک را می بینیم که در سلول نشسته است.

ادامه تصاویر مونتاژی:

8. صورت جانیرو هنگام وزن کشی.

9. جیک هنگام وزن کشی برای جانیرو بوسه می فرستد.

10. جیک به صورت جانیرو مشت می کوبد.

11. دختری دم در اتاق خواب ایستاده است.

12. جیک با ایرما که به سقف چشم دوخته روی تخت دراز کشیده است.

13. صورت زیبا و جوان ویکی روی صورت شوگر ری رابینسون اکسپوز می شود.

14. دکتر پینتو به مشت های جیک نووکابین تزریق می کند.

15. جیک در گوشه رینگ به درون سطلل خون تف می کند...

16. جویی در گوشه رینگ چهره خونین برادرش را پاک می کند.

17. باز در گوشه رینگ: زخمی باز بالای چشم جیک است. جویی با عجله خون زخم را پاک می کند و دکتر پینتو آن را معاینه می کند.

18. باز در گوشه رینگ: جویی محافظ دندان را داخل دهان جیک می گذارد. (با حرکت آهسته)
19. جیک سردن را شکست می دهد. جویی با خوشحالی فراوان یک پس گردنی به جیک می زند. جیک نگاه سریعی به او می اندازد، ولی جویی او را در آغوش می گیرد.
20. روی تخت، دختری دراز کشیده، دختر سر برمی گرداند و به جیک نگاه می کند، لیندا پیشخدمت کلوب اوست. جیک خیره می شود.
21. جیک به صورت لیندا مشت می زند.
22. ویکی به شوخی دست جیک را می پیچاند.
23. جیک دوباره لیندا را می زند. او گریه می کند.
24. تکرار تصویر شماره 14.
- دوباره تصویر صورت جیک در سلولش را می بینیم.
- ادامه تصاویر مونتاژی:
25. ویکی در اتاق خواب است. یک جفت دست سیاه وارد قاب می شود و او را در آغوش می گیرد.
26. نمای نزدیک از جیک، او واکنش نشان می دهد. با شوگر ری در رینگ است. شوگر ری را از رینگ بیرون می اندازد.
27. جیک از پشت موی ویکی را می کشد و به او سیلی می زند.
28. مجری شوگر ری را برنده اعلام می کند. (یک مبارزه دیگر) دوربین به روی ری پن می کند که دست هایش را بالا می برد.
29. جیک خون آلود شوگر ری را بغل می کند.
- با جیک به سلول برمی گردیم. آرام شروع می کند به زدن سرش به دیوار.
- جیک (زیر لب): چرا، چرا، چرا؟ (با هر زدن سر به دیوار) من مردم، من مردم، اواخواهر نیستم. اواخواهر نیستم. مادر، چرا؟ از جون من چی می خوان؟ ازم چی می خوان؟ مادر؟ چرا؟
- جیک اکنون با تمام قدرت به دیوار مشت می زند.
- جیک (ادامه): چرا، چرا، چرا من؟ ازم گرفتیش. همه چیزو ازم گرفتن. از جون من چی می خوان؟ چه مرگشونه؟ من بد نیستم. من بد نیستم. من اون یارو نیستم. من اون یارو نیستم. من حیوون نیستم.
- انگشتان جیک می شکنند. درد و خون انگشتان تحمل ناپذیرند. جیک روی کف سیمانی سلول می افتد. دستانش خرد شده است. به گریه می افتد.
- جیک (ادامه): من این طوری نیستم. تورو خدا. من این طوری نیستم. تورو خدا. سپس سکوت.
- صدای تک گویی جیک را می شنویم.
- جیک (ادامه): به این ترتیب، شکسپیر گفت، آن قدر سقوط کرده ام که پایین تر از آن ممکن نیست.
82. داخلی - متروپل - شب (1958)

متروپل کلوبی است در خیابان هفتم در کنار تایمز اسکوئر. جیک لاموتای 36 ساله با کت و شلوار مدل دهه 1950 تک گویی اش را ادامه می دهد.

جیک: البته جز این جا، آقایون به اتفاق شما هالوها. بهتون می گم «آقایون»، اما خودتون بهتر می دونین چی هستین! می دونین که این جا یه زمانی خیلی خاص بود... حالا محافظ ها رو می ذارن بیرون تا مست ها رو بندازن تو! شب اول که اومد این جا به رئیس گفتم: توالت کجاست؟ اونم گفت: توش وایستادی! راستی اگه این جا کارم خوب باشه، کارو می بوسم می ذارم کنار.

جمعیت فریاد می زند: «نعشتو از رو صحنه بکش کنار!»

جیک (ادامه): خیلی خب، می دونم منتظر چی هستین؛ منم یه زمانی تو ساحل میامی برای خودم جایی داشتم... واسه شما خیلی کلاش بالا بود...

جمعیت دوباره فریاد می زند: «دختر! رو بیارین!»

جیک (ادامه): اه، ببخشین. اینم دخترا. آره این جاست... همون طور که دم در تبلیغ شده. دوباره برگشته. دختری که تا آخر راهو رفته. حالا این جاست... تا بهتون بگه تا کجا سقوط کرده! بهش خوشامد بگین ... پسرا - دوشیزه اما 48!

وقتی اما 48 رقصش را شروع می کند، جیک از صحنه پایین می آید. به بار می رود و مشروب می گیرد. چند مرد سن و سال دار با تی شرت و قیافه های شرور جلوی بارند.

83. خارجی - متروپل - شب

کلوب تعطیل می شود. جیک و اما ی رقاص بیرون می آیند و در راه پارکینگ از جلوی مغازه ای رد می شوند. جیک برادرش، جوئی را در حال ورود به مغاز می بیند. جیک: بین، عزیزم، دختر خوبی باش. این پول. یه تاکسی بگیر و برو خونه. من می خوام یه خرده قدم بزنم. باشه؟

اما: بعداً می بینمت؟

جیک: آره، نمی دونم... بهت زنگ می زنم.

اما که سوار تاکسی می شود، جیک به ورودی پارکینگ می رود. دیزالوبه:

84. خارجی - پارکینگ - شب

بیست دقیقه گذشته است. حرکت دالی به نمای متوسط از جیک که در پارکینگ منتظر است، به مغازه نگاه می کند. جوئی بالاخره با یک پاکت بیرون می آید. بدون آن که جیک را ببیند، از کنار او می گذرد و به طرف اتومبیلش می رود که در انتهای پارکینگ قرار دارد.

جیک: هی، جویی...

جیک با آغوش باز به طرف جویی می رود. جویی به جیک نگاه می کند. (سکوت) جویی به او پشت می کند و می خواهد سوار اتومبیلش شود. جیک به طرف او می رود و شانه اش را می گیرد.

جیک (ادامه): جویی، نه ببین، یه دقیقه لطفاً...

جویی طوری به جیک نگاه می کند که انگار سگ است، دست او را از روی شانه خود کنار می زند و دوباره می خواهد سوار شود.

جیک (ادامه): جویی...

جیک نمی گذارد جویی سوار اتومبیلش شود. دوباره دستش را روی شانه او می گذارد.

جیک (ادامه): حق داری. کاملاً حق داری. حق داری ازم بیزار باشی.

جویی دست جیک را کنار می زند و سعی می کند پاکت را روی صندلی جلوی اتومبیل بگذارد.

جیک (ادامه): تو رو خدا نه. می دونم خیلی بی صفتی کردم. حق داری. نباید دست روت بلند می کردم.

جویی جیک را هل می دهد و دوباره می خواهد سوار شود. جیک بازوی جویی را می گیرد.

جیک (ادامه): جویی، گوش کن...

جیک خیلی محکم بازوی جویی را می کشد و باعث می شود پاکت به زمین بیفتد. قهوه و چای درون پاکت روی زمین و پاچه های شلوار جویی می ریزد. جویی اول به شلوارش و بعد به جیک خیره می شود. ناگهان دو ضربه چپ و راست به چانه جیک می زند. جیک جا می خورد و عقب می رود تا گارد بگیرد. جویی به مشت زدن ادامه می دهد. جیک دست ها را پایین می آورد و ضربات را تحمل می کند.

جیک (ادامه): بزن. دوباره بزن (مشت می خورد) حقمه... بزن. (مشت می خورد) بازم بزن... (مشت می خورد). جویی مشتش را نگه می دارد و به جیک خیره می شود. سر در نمی آورد. جیک سر تکان می دهد و سعی می کند لبخند بزند، اما می زند زیر گریه.

جیک (ادامه): بزن، جویی. حقمه.

جویی مکث می کند و سپس ضربه ای ضعیف به شانه جیک می زند. دستش را همان جا نگه می دارد، بعد مشتش را باز می کند و بالاخره وقتی چشمانش پر از اشک می شود، دستش را دور گردن جیک می اندازد. جویی جیک را در آغوش می گیرد و گریه می کند. هر دو گریه می کنند. هیچ کدام چیزی نمی گویند.

85. خارجی - باربیزان پلازا تیاتر - شب (1964)

چراغ های سالن چشمک می زنند. این جا برادوی نیست، اما با متروپل تفاوت زیادی دارد. در باربیزان به خیابان ششم و جنوب سنترال پارک باز می شود.

روی تابلویی در کنار در اعلام شده است: «شب با جیک لاموتا». روی تابلو همچنین اسم نویسنده هایی نوشته شده که آثارشان در سالن اجرا می شود: پدی چایفسکی، راد سرلینگ، شکسپیر، باد شولبرگ و تنسی ویلیامز.

مثل صحنه های یک و هشتاد و یک. جیک برای رفتن روی صحنه آماده می شود. او تمرین می کند.

جیک: می دونین، من فیلسوف میلسوف نیستم، ولی یه خرده دنیا رو دیدم و می دونم که همه ما به دنبال یه چیزیم: گرفتن عنوان قهرمانی. مهم نیست چیکاره می خوای باشی ... فقط می خوای بهترین باشی. خب، من عنوانو گرفتم و اسمم همیشه تو کتابای رکورد و این جور چیزا خواهد بود. دیگه اهمیت نداره از این جا به بعد سر من چی میاد. بعضی های این قدر شانس نداشتن ... مثل اونی که مارلون براندو نقششو تو «در بارانداز» بازی کرد، دخل یارو اومد. یادتون میاد، اون صحنه عقب ماشین با برادرش چارلی که تبهکار خرده پاست، صحنه اش تو این مایه هاست: «اون نبود، چارلی. تو بودی. یادته اون شب تو گاردن اومدی رختکن من و گفتی: بچه جون، امشب شب تو نیست. ما رو ویلسون پول گذاشتیم. یادته؟ می تونم ویلسونو جر بدم. بعد چی شد؟ اون قهرمان شد و من چی گیرم اومد؟ یه بلیت یه سره به پالو کاویل. بعد اون شب دیگه خال خودمو نفهمیدم. دیگه همه ش سرازیری بود. تو بودی، چارلی. تو برادرم بودی، چارلی. باید یه خرده هوامو می داشتی. نمی فهمی. من می تونستم به همه چیز برسم، مدعی قهرمانی باشم. می تونستم برای خودم کسی باشم، به جای این ولگردی که الان هستم. کار تو بود، چارلی.»

سایه ای روی قاب می افتد. دستیار صحنه است.

دستیار (صدای خارج از قاب): چطوری، جیک؟

سایه خارج می شود.

جیک: چقدر وقت دارم؟

سایه دوباره ظاهر می شود.

دستیار (صدای خارج از قاب): حدود پنج دقیقه.

سایه خارج می شود.

جیک: خیلی خب.

جیک مکث می کند، بعد شروع می کند به تمرین بوکس در رختکن. نفسش را سریع بیرون می دهد. پاهایش را طوری بالا و پایین می برد که انگار روی رینگ است. مشت های ظریفش مثل برق و با حرکتی سریع به جلو پرتاب می شوند. هنوز زنده و هنوز مدعی. مردی 42 ساله که برای گرفتن عنوان مبارزه می کند.

دوربین به نمایی نزدیک از مشت های او دالی می کند که به هوا ضربه می زنند و از قاب خارج می شوند و به درون آن برمی گردند.

این نقل قول بر پرده ظاهر می شود (با موسیقی)

«حقیقتی را به تو می گویم، انسان قدم به درون ملکوت آسمان نمی گذارد، مگر آن که دوباره زاده شود...»

یوحنا، 3 - 3

دوربین وارد تاریکی می شود.  
عنوان بندی پایانی آغاز می شود.  
پایان.